



خبر عداد در
مرا

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

خطی - فهرست شده -
۱۹۴۴





نخستین سوره ناس
بسم الله الرحمن الرحيم

اولا شناختن در این سوره که میگوید
لما انزل الله نوره الحق فكم لم
باشرفه الخ لا يرون منه ملكه وصره

بعد از این بر سر نوره و انوار
مذکر که بودند در ملکات و انوار
اب اشرف فلا یق من ملک مرم

اما در این سوره نوره و انوار
و بتدبیر و تدبیر و تدبیر

سوره ناس سوره ناس سوره ناس

مسئله سوره ناس سوره ناس
اورا به سوره ناس سوره ناس
اورا به سوره ناس سوره ناس

درست و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید
فقط و لا یجیل ولا یزید
فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

فقط و لا یجیل ولا یزید

سبب پیغمبر بود و در سی

دی مدعی صلح بود و در حبس

قاصر شرح فضل و عقوبت نان و نس

اَحْمَدُ حَبِيبُ يُدْعَى بِأَبْنِ الرَّمِيقِ

عزیم از جهان شریک و زبان

فقه است مشتمل بر این فصول
که معجزات در خود قدس بی دوان

بجاسته رفیر بناسی هم در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَصَّاءُ عَلَيْنَا فَلَمْ نَزِتْ وَلَمْ نَأْمُرْ

سیدی گفته بیان نه صول از وی گفته به بی فروع و در صول

بوده راه رست نشین از آن
راهی که روشن است و جابر علیه قول

خدا را غیب و عدو شک و ریب پوشی و کم

يَا عَوْجِدَ جِيهِي خَيْرَ الْبَصَرِ
جَالِ صُورَتِي نَظَرَ النُّظَرِ

سأله بشاري ليس البشير
اعني لورا هم مغناه فليس

بسم الله الرحمن الرحيم

هر کس که دیکلف بگویند بیای فر
خلق جهان ز منمرا و حیدر

عجز زردک و فم بعید و قریب هم

فَكَرِهِي دُونَكَ رُسْتِه

فَلَيْسَ يَدْرِكُهُ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحَدٍ
كَالشَّمْسِ تَنْظُرُ الْعَيْنَيْنِ مِنْ بَعْدِ

صِغَرَةٌ وَتَكِلُ الْغُلَامَ مِنْ أُمِّهِ

چرخه زنده و کائنات به عید
خورشید به منور حشا زنده به عید
چرخه زنده و کائنات به عید
چرخه زنده و کائنات به عید

چشمه قوسم چه شده نزه از اسم

اِنْ تُحِبُّوا اللَّهَ فَاسْتَبِقُوا الْقُرْآنَ
يُحِبُّكَ رَبُّكَ وَاسْتَقْبِلْ سُلَيْمَةَ

بِهَسْكَ الْأَمْرِ فَاسْتَقْدِمْ خَلْقَهُ
وَكَيْفَ يَدْرِ السُّوَالِيَةُ الدِّنْيَا حَقِيقَتَهُ

قَوْمِيْنَ اَمْ تَسْأَلُوْا عَنْهُ بِالْحَقِّ

است مجتهد و بزرگ برتری او
محبوب علی شری و رفیق قرین او

بهرت میری خلق او . لایکدش عیفت و سانه حق
چون که ایضا مغفرت

تَرْقُ الْمَعْنَى عَلَيْنَا خَيْرُ

وَقَدْ بَلَغَ مِنْ عَرَفَاتٍ أَيْزٍ
فَبَلَغَ الْعِلْمُ فَنَدَّ أَيْزٍ

وَاللهُ خَيْرُ خَلْقٍ لَكَ كُلِّهِمْ

از علم در گذر که بوان همه خبر
او در این شایسته که بنیت
پدا بود و فرشت در دست اثر
در علم این بود که در در

يا هادي حقيق خداه دى اسم

ففى نجاحك يلى المقام بها
ما را السلام خداه را السلام
عليهم قال هو الامام بها
وكل آي الى الرسول الامام بها

فانما الصلوة من نور هادي

در جمع که بود هم میراست
دار السلام شد سلام میراست
او به پیش و ای و امام میراست
هر آینه که به زکرام میراست

بمسف دآن همه انضی انکرم

فكان ایز نور هادي بها
وكان ایز نور هادي بها
فانما من فضل هادي بها
فانما من فضل هادي بها

يظن انوارها للناس في الظلم

بود او نور آیت جدر ترش
بود او نور آیت جدر ترش
او بودت و سکه بکیش
او بودت و سکه بکیش

بنوده نور خوش خلاق که غلم

اقیم راسی بر آره عشق
استاد بدی صفی که عشق
اقیم راسی بر آره عشق
استاد بدی صفی که عشق

الکبر بغير قوتی که طرفی

اگر مخلق بی زانده خلق
یا احسن مشق بالمشق
موند از قدری بر سر و
سلام آویس تو به بی بویه

به برستیم ره ویت امیری

مدرن و صلاحات و کبد مدسم
لین هدی الله لایان و
جلو تو به و لا یغیر الله
جلو تو به و لا یغیر الله

والعبر فی کما مع الله فی هدی

از که راه یافت بقران بصدر
ستود به توب هر قوم طهر
بر تو را من توب زان طهر
چون کل توب زان طهر

چشم بر درخت و توبه هر زلم

موا الصلوة لای بدلا لای
حق اعتقاد و جدی سالت
لای انما من فضل هادي بها
لای انما من فضل هادي بها

فی عسکری حقی تلفان و فی حقی

کم که توبه زان طهر
حل حقیقت عیال طهر
نقش بر او ز طهر زان طهر
کویه که بود ز طهر زان طهر

کنه دلا و ریت به خلد و حشم

کنه دلا و ریت به خلد و حشم
کنه دلا و ریت به خلد و حشم
کنه دلا و ریت به خلد و حشم
کنه دلا و ریت به خلد و حشم

دارالهدایه قدس درین شهر
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

لما انشا الله نور الحق كيف
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق
و اما آیه اوها را در حق

توبه بقدر بر نفس گرفت
دانش خدا ترانه را بر لب گرفت
و حق بداند که ز سر گرفته
افقند عجب بی هیچ از گرفت
چون بپوشد که رست به هیچ از شکم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وای ۱ بود عیث سبب
نیز قرن بس و نه مقرون
پیش از تو را می نه
اگر چه تبارک اله از تو می نه

بر غیب بخت نیت تمام

کعبه حج و طاعت جراته
کعبه کینیا که عذر است
که از هفت سبغ الفی است
که برات و صبا را که می

و اطلقت اربا من ربه الممجد

جدا بر کشته نشسته است
وزوی بر خیز رسیده است
چند از سر برنده از شمشیر
چهار را باده شمشیر

مخرج را که در قوه طمع

من طمع الله وقت بالحق
فی عماره که کان خلوت
قد ابدت الشبه البیضاء صفو
واخیت اشبه الشبه المذموم

حتى حکت عزه فی الاعصر اللهم

برای ما از قوتش در جوش
مادی غرور غرایب جوش
اظهر ذی دست از دست و قوتش
احسن قطب یابن و قوتش

زوال قطره و صبر مدح

کان اخلد فی رجوت الفلاح
بما فی جاد و قوت الفلاح
دع الاله وقد اعطى النعم
سبب ان الهم او تیکل الهم

بما فی جاد او خلعت البطاح بها

بسیل خط و صبر مدح
آورده بود بر کاه و در کار
چون خط که کاتبه نیک رشتا

کان اخلد فی رجوت الفلاح

کان اخلد فی رجوت الفلاح
بما فی جاد و قوت الفلاح
دع الاله وقد اعطى النعم
سبب ان الهم او تیکل الهم

بسیل خط و صبر مدح

آورده بود بر کاه و در کار
باید بر که کوفت جزو بار
بسیل خط و صبر مدح

سبب زکوه آمد و صبر مدح

قامت فی شمسها جاده
یرجون معوه یا قوتها جاده
لما عاد الله ما الهم و جاده
جاءت له و الهم و جاده

تمشی الله علی ساقی بلا قدیم

آمد قریب و صبر مدح

برداوردی و صبر مدح

رفتند پیش و صبر مدح

زاد و قوتها جاده
فما اخلد خطها لاله جاده
کاما سقرات سقرات لاله جاده

و قوتها جاده

از دست و صبر مدح

زاد و قوتها جاده

چون خط که کاتبه نیک رشتا

۱۳۷
کامنت و قوت و قوت و قوت
و انکت و قوت و قوت و قوت
میشد العامة الى سائر
تفصیل و طبع و طبع و طبع

قوت و قوت و قوت و قوت
در قوت و قوت و قوت و قوت
میشد قوت و قوت و قوت و قوت
در قوت و قوت و قوت و قوت

له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت

له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت

له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت

له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت
له و قوت و قوت و قوت

۱۳۸
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت
قوت و قوت و قوت و قوت

۱۹
تو جی فی الا باحد و منتهی
و من سواها استشفعت
تو جی فی الا باحد و منتهی
و من سواها استشفعت
اما اسکت الدکی می غیر مستقیم
بوده و هم زرد و ابی نه شدش
و اهرم از و نهفت هر هم درش
بوده به می زرد و ابی نه شدش
چون دشت ریاضی نه درش
بوسید که خطی نه غیر مستقیم
که نهضت می غصه و استشفعت
بدنه عظام اوده افتحت
من حجرات رسول الله و انش
دعوت و وصف آیات لظهور
ظهور بارالقری لیکلا علی علم
موضع نه کی از و نهفت هر هم درش
از شرح حجرات زان نهفت هر هم درش
مان تا کم نهفت هر هم درش
کانه زرد و ابی نه شدش
که نهضت می غصه و استشفعت
بدنه عظام اوده افتحت
من حجرات رسول الله و انش
دعوت و وصف آیات لظهور
ظهور بارالقری لیکلا علی علم
موضع نه کی از و نهفت هر هم درش
از شرح حجرات زان نهفت هر هم درش
مان تا کم نهفت هر هم درش

برج زرد

۲۰
برج زرد که نهفت هر هم درش
از شرح حجرات زان نهفت هر هم درش
مان تا کم نهفت هر هم درش
کانه زرد و ابی نه شدش
که نهضت می غصه و استشفعت
بدنه عظام اوده افتحت
من حجرات رسول الله و انش
دعوت و وصف آیات لظهور
ظهور بارالقری لیکلا علی علم
موضع نه کی از و نهفت هر هم درش
از شرح حجرات زان نهفت هر هم درش
مان تا کم نهفت هر هم درش
کانه زرد و ابی نه شدش
که نهضت می غصه و استشفعت
بدنه عظام اوده افتحت
من حجرات رسول الله و انش
دعوت و وصف آیات لظهور
ظهور بارالقری لیکلا علی علم
موضع نه کی از و نهفت هر هم درش
از شرح حجرات زان نهفت هر هم درش
مان تا کم نهفت هر هم درش

برج زرد

۲۱ بجای به این اثر می رسد فردا زان و این هفت روز می رسد

از فرشته وارند و از ارم
انظر الى سويك يا محمد
فلمت علينا فلاحنا صلواتك
من اليك يا محمد

بزرگوار می گوی که این ما
ما را نوده راه کف می بیند
و آب را این به هر فرج و محنت

فا عجزت فصحا لا اله الا الله
مترکات فاعجزت من شفعه
لذی شفاعتی و یسعی من کلم

اعجزت فی رده عذر
منزل را حلی و منزه در شهر
فی العجب کم و ما حجت کم

و من یحضرهم فی ناد من ناد
من یدعی فی ناد من ناد
اعذی الاعادی الیها الملعون

اعذی الاعادی الیها الملعون

بدره ز

۲۲ که بخشیش بر او گویا به ادب هر که محلی بی سرچشمه داشت تا عرب

دعی که در دلی نزدیک به غیب هر که شد می شبیه است به
ما یوسی بکنت ازانی علی سلم
فلا استیغنی عنی ما فیها
سکنت و صاعدا و ناعدا

رأی الیوم لیس الجالی عینا کحدم
هر که مراد است طریقی به قشش
فضل و فضلش زده به بر او
فضلش بکشتی شده به بر او

مچون در غیور کف بعد از ارم
ایات حق تصبی الیهم من بعد
لها ممان کونج العز فی مک و

و فوق جوهه فی الحسن و القبح
در ایامی که نورند صف از زب
افظلا و یو یو در است فوق
مغنی عن تنویر در با بر او

بر تو و ما زکو هر در به است در قیم
علت عن الله بعد فی ما مرابها
فلا تعد ولا تفسی عن ربها

فلا تعد ولا تفسی عن ربها

وَلَا تُسْأَلُ عَلَى الْإِكْتِسَارِ بِالْإِسْلَامِ

العبد المذنب مؤمن بالله
 بر بود در شرح کلام نبی
 در حد و شمار کفر و غیرت
 در حد و حرب و ینا و غیرت
 هرگز در میان فتنه و آتش را نکند

مَمْنَعُ صَوْتٍ مَعِي فَأَقْبَلْتُ
مَا سَرَّ سِرِّي وَجِئْتُ الدَّوْحَ فَلَقْتُ
بِأَيْتِي مَنْ هُوَ قَلْبِي فَلَقْتُ لَهُ
قَرْنٌ بِمَاعَيْنِ فَإِنَّمَا قَلْبِي لَهُ

لَقَدْ ظَهَرَ بِعِزِّ اللَّهِ وَأَعْلَمَ
خوش و ناز و دلای و خوش
بر قد و رخسار و شاد و دل
شد و خوش و دل و شاد و دل

١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣

این حافظ راجع الطوار متعین
 خواص خوف پیش و نه اگر توان
 بنش نمایی از حرات آتش از چشم
 فقیحان کفر و عو به

بعد التذکرہ

بل و شرب سقا مشرق و به
کانه اخضر بلیض الوجود به

من العصاة وقد نبهنا على الحميم
از گوشه یوز قات و مانی
و از قیوس و بوق امین او
و از بدو زبانت بدو نوزنی
و از بگو زبانت بدو نوزنی
و از بگو زبانت بدو نوزنی

ووعده رده فخر ابراهيم
والسيرة في القمل صفة
وكاينان وطلال العز من لة
والقراطه كالنار معية
فالقسط ونحوها الناس كيعم

[illegible]

انوارها اشاعت و انوارها
 لا ينجس و لا يفسد و لا يخالطها
 فساهلا و هو العيس و الحقد و القهر
 طوبى لمن ينجس الى الله و
 انوارها و تنويره و ربه
 الخالق و المخلوق و المبدى
 بنوعه و المورث و المكنى

نشدت کروفت بدو و بلیکم

مرقس

فخرت.

انكسود منه كان في الحسد فلا تقيم روح الروح من حسد
 ولا يرى العين غير العين فلا تترك العين صواعق من حسد
 وكنكرا الفخر طعم الماء من حسد
 جان حوكمهم در حسد بون فروع روح بنده وى حسد
 جنت نيز عيب بنده حسد انكار نورش من ديدنه از حسد
 انك راب عيب داق از حسد
 يامن يوم النور الى كنهه يرتجوا خلقه يوم الفصل
 يا برة القلوب راحته يا خبير من نعم العاقل سانه
 سعبا و فوق منون الانبياء
 انك فخر خدای جنتش دارند بهر دورت شمش
 ابهرين حق دونه جنتش دارند بهر دورت شمش
 كاهر سوره و كاهر در بر قدم
 يامن هو الله المتكبر يامن هو العزة الوثيق
 ومن هو القادر المستقر ومن هو البكرى العتير
 ومن هو البعده العظمى
 اى مرجع بيدل خواجه اى كبريه در روى برنه
 اى نيت جارى بر اندو بره اى بى صفى صيفى بپناه

اولم

انك عظيمه و عظيمه
 وكيف انك يا سيدنا القلم جنتك انك يا سيدنا القلم
 قدسرت يدك على كل شيء قدسرت يدك على كل شيء
 كما سرت اليد في راجع من الظلم
 يد تو چون تويم باي قسم قول كدام قاتل و نطق كدام قسم
 اسر بجهنم من سر بقدوم رفوز از من حرم تو بر من حرم
 جهنم چه رده بى تار و قلم
 فزنت نملوا الا على الصلوة ومن ساءوا الى ساءه من حكمة
 ومن مقام الى حكمة هروا فقلت رقا الى ان قلت منزلة
 من قاب قوسين الى يدك وكبر
 رد تو بر جانب الله هم بدست از سايه سى الله هم
 و غير مقام با جلا احكام باشد تره تو با اولى اولاد
 قوسى را بهر دورت تو هم
 قدسرت مقام انك يا سيدنا القلم وقدسرت مقام انك يا سيدنا القلم
 قدسرت يدك على كل شيء قدسرت يدك على كل شيء
 والناسل تقدر يدك على كل شيء
 انك يا سيدنا القلم انك يا سيدنا القلم

هم اولیای کز سر آمده ام تو هم غیب گرفته ای قدای تو

وکیل بنویس محمد خیرم

فَكَتَّ تَقْصِدَانِ تَرَعَى الْوَقَائِمَ

وَحَتَّ تَصْعَدُ ثَلَاثِي الْأَعْيَامِ
وَبِتَّ تَحْرِقُ السَّبْعَ الْيَلَامِ

فِي مَوَكِبٍ كُنْتُ فِيهِ صَاحِبًا عِلْمٍ

صاحب نعلی

رد در عیت و روحیات
داند و بیرون و روحیات

نور مکه غفر لکھو

مَنْ تَكَلَّمَ سَاءَ غَيْرَ مُلْتَقٍ
عَلَى كُلِّ مَقَامٍ غَيْرَ مُلْتَقٍ

حَمْدُ اللَّهِ تَأْوِيلُ مُتَّفِقٌ حَمْدُ اللَّهِ تَأْوِيلُ مُتَّفِقٌ

مِنَ الدُّنْيَا وَلَا مَرْفَعٌ لِّسْتَنْمِ

بدشتر از همه که تو را بدهی نماند
کسی ابد این مقام را رو کنر نماند

بزرگوار است که تو هیچ اکی نماند
تا خودت گفت در اهرم رهی نماند

شده بکمال تو مرتبه مستقیم

جَزَعْتَ غُرْمَ قَوَاعِدِ الْإِطَافِ إِدِ
لَصَبْتِ لُؤْلُؤَ الْإِسَافِ إِدِ
رَفَعْتَ كُؤُوسَ الْفَرَاغِ إِدِ
خَمَمْتَ كُؤُومَ الْكَافِ إِدِ

تُؤَدِّيَتْ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمَوْزُونِ الْعَلَمِ

1-10-11

٢٢

کری و جرم غم طواف اداقت
کری و جرم غم طواف اداقت

رودی و جنم فرج بنی مکارمات کرد پر خفقی و کسر و مفاد

چشمه‌های رفیع و خجسته مورسم

رَقَانِ بَنِي كَثِيرٍ مَعْقِدٍ اعْطَاكَ سَوْدً دِيْنًا غَيْرَ مَسْقِدٍ
 كَرَامًا يَوْمَ الْاَكْبَرِ كَرَامًا يَوْمَ الْاَكْبَرِ

لِيَا جُورِ بِاصِلِ اَيِّ مَعْبِدِ
لِيَا نُفُورِ بِهِيْضِ اَيِّ سَبِيْ

و شجرة تدر اوراق مستطيلة
عشيرة فوفية فوات مستقر

تا در هر مکتب که خواند و سر
تا بخند و وصل و صفا و دوستی

از پیش نهادنا سماع مستقیم

فَدْرُكُ مَا عَرِضَ دُرُكٌ وَدُرُكُ كُلِّ مَرَاغِرٍ مَعْرُكٌ

فَوَيْلٌ لِلْكَافِئِينَ غَيْرِ مُتَّقِينَ
فَوَيْلٌ لِلْكَافِئِينَ غَيْرِ مُتَّقِينَ

وَجَزَتْ كُلَّ مَقَامٍ غَيْرِ مَرْزُوقٍ

نصف بهر دارک سلی ای مجلیست
رفیقه بهر مزارک سلی ای انجیل

فردی که در این مقام است

فَمَا أَتَانَا أَوْفَيْنَاكَ مِنْكَ كُنْتُ وَعَمَّ اسْمَارُكَ أَعْطَيْتَ مِنْ

وَجَعَلَهُ الْوُحْدَ مَا أَهْدَىٰ مِنَ
وَجَعَلَهُ الْوُحْدَ مَا أَهْدَىٰ مِنَ

وَعَزَمَقِدْ أَوْ مَا أُولَيْتَ مِنْ نِعَمٍ

۲۹ شد که ما و تمام جو فو تو از ازل تا پیش از این و هم فو می بود

بشد که تیر طور بدایت جمل باشد که تیر قدری ای بد زل

بشد عزیز فضل عطی ای نعم

و تو حوالی رحمتی که تو کنی ما یقین ای که تو کنی

فانست که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

من العباد غیر که تو کنی که تو کنی

خیزیم بهر کمر او و رویم یایم از دست او و رویم

دروغی نیم است و بی غی اویم است که بی غی اویم

داریم ما بانی هدایت بهم

فانست که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

و یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

داریم ما بانی هدایت بهم

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

کجا که احفظ غفلت من الغیر

بشد که تیر طور بدایت جمل باشد که تیر قدری ای بد زل

بشد عزیز فضل عطی ای نعم

و تو حوالی رحمتی که تو کنی ما یقین ای که تو کنی

فانست که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

من العباد غیر که تو کنی که تو کنی

خیزیم بهر کمر او و رویم یایم از دست او و رویم

دروغی نیم است و بی غی اویم است که بی غی اویم

داریم ما بانی هدایت بهم

فانست که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

و یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

داریم ما بانی هدایت بهم

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

یا که تو کنی که تو کنی که تو کنی که تو کنی

لَا تَزْنِ مِنْ كَيْدٍ الْأَشْهَرِ الْحَرَمِ

۵۱ مه حرام که حریت محترم

يَكْلِقُ قَوْمًا إِلَى الْخَمْرِ أَعْدَى قَوْمٍ

همیشه رسید ز طمعه و نه

ثم يخرج من الأقطار الملتصقة

وان بحسب راجع حش ابطال منقطع

من كل مستحب لى من لى
من كل مستحب لى من لى

وتمت بحمد الله تعالى

حَتَّى شَمَّتَ حِكْمَةَ الْأَعْلَمِ فِيهِ
حَتَّى غَدَّتْ لَهُ الْإِسْلَامُ فِيهِ

تأشیر و حکم انجمن
تأشیر و فرستادن انجمن

مَوْصُولًا إِلَى أَشْرَ الْعَرَبِ
مَقُولَةً أَبَدًا مِنْهُ عَجْرَابِ

موصول للذات منه أو في اللوب مفعول تام بدنه أو في اللوب

بنو ناهه برزو

شد این لایق

هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
رَأَيْتُ سَارِيَهُمْ يَجِدُوا دَوَانِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

مهری کو تو بنجست سیده
هم بر هم کونست نه ازین
چون کو تو بنجست سیده
چون کو تو بنجست سیده

سَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ

پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ

چون فصل فصل
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ

مِنْ الْعِدَى وَالْمُسَوِّدِ مِنَ اللَّحْمِ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
مِنْ الْعِدَى وَالْمُسَوِّدِ مِنَ اللَّحْمِ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

موسی

موسی بن کبریت

بنو ناهه برزو

هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
رَأَيْتُ سَارِيَهُمْ يَجِدُوا دَوَانِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
هَوَايَا فُلَانٍ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

مهری کو تو بنجست سیده
هم بر هم کونست نه ازین
چون کو تو بنجست سیده
چون کو تو بنجست سیده

سَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ
وَسَلِّ الْمَطَارِجَ وَالْمَرْحَلَةَ

پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ
پرس از مطایع و زار سرچ

چون فصل فصل
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ
الْمَطَرِ وَالْمَطَرِ وَالْمَطَرِ

مِنْ الْعِدَى وَالْمُسَوِّدِ مِنَ اللَّحْمِ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
مِنْ الْعِدَى وَالْمُسَوِّدِ مِنَ اللَّحْمِ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ
بَنُو نَاهِ كُنْتَ خَادِمَهُمْ

موسی

بشهری قریب رحمت ه
موتی کز راحه عداجان
نوی که غنچه اندام محترم
کفایت عریان بر عیدی
کامیابی ظهور لایق بخت ربی
موتی قدر و روز ستم
دبارت شده بخت بدی
لذت و لذت و لذت و لذت
صارت صدقه اعلیٰ بخت بدی
کارش قلوبا لودن و غم و غم
میرد به عیون که غم و غم
دایره شون عرب بر و بر
نیزه و زهر و زهر و زهر
کوبیدن و کوبیدن و کوبیدن
وین یکی بر سوزانده بخت بدی
نوشی که لطف و رحمت
نرا که قول دعا و دعا
لوی که لوی که لوی که لوی

عده لوی که لوی که لوی که لوی
فلا یخفی من ذلک مستطیر
بوی که لوی که لوی که لوی
نوی که لوی که لوی که لوی
موتی که لوی که لوی که لوی
دایره شون عرب بر و بر
نیزه و زهر و زهر و زهر
کوبیدن و کوبیدن و کوبیدن
وین یکی بر سوزانده بخت بدی
نوشی که لطف و رحمت
نرا که قول دعا و دعا
لوی که لوی که لوی که لوی

بر آید و محبت و دوستی

آتش و هر چه در دوزخ

آذر طریقی که در دوزخ

تجرباتی که از آتش و دوزخ

آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

شکر خدا و علم و پروردگار

در دوزخ و آتش و دوزخ

بند برای مولی

یار و یار و یار و یار

آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

میر و یار و یار و یار

بر یک قبول و بر یک خبر

بغیر حق از دوزخ و آتش

بعد از دوزخ و آتش

باز آتش و دوزخ و آتش

و آتش و دوزخ و آتش

و آتش و دوزخ و آتش

بر عباد الله و آتش و دوزخ

آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

فان الله اخذنا ايماننا منكم

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

و آتش و دوزخ و آتش و دوزخ

از رحمت و فضل و جود و مودت و محبت و دوستی

تمت الكتاب

الحمد لله رب العالمين

روم

معارف

مهر را چه عدا که بلیسی حق و دمه
با انکه کریم و عالم بر دمس
از مبع غاشه لفظ صبح و از دمه بیم دل عهد محضیت لایب از
عالم عین الف سانه شد از لم از لفظ بر دمس می به مرد
عده حاصل پوند



بیت الهجاء رب العالمین یک شربت
از بر آبر شمنان نه طوطی شربت
مادر کثیر تر آده در جهان شربت
همان کویا در دگرش بین طوطی
عمره شربت ۱۵ مهر خواجه طرام

بیت الهجاء رب العالمین یک شربت
از بر آبر شمنان نه طوطی شربت
مادر کثیر تر آده در جهان شربت
همان کویا در دگرش بین طوطی
عمره شربت ۱۵ مهر خواجه طرام

با امین یاد النعم
یا امام التقیان یا
استجابا لک فی حاجتنا
لا یخيبنا قتل فی هذا نعم

رسالة البکیرة
عند ربها
حقیق و هم
ان

عمره شربت ۱۵ مهر خواجه طرام
عمره شربت ۱۵ مهر خواجه طرام
عمره شربت ۱۵ مهر خواجه طرام

دکتر محمد علی

[illegible]

استادان که نزدیکی
در هر حال تقوی

بلع الکوز ایف وریک
 ش بدلا نما یحکم را
 بین تاجت عالم یاق
 نیاید رد و تشبیه و تبیین
 تحقیق آن شده فخر اله
 دعا و ربه باسم مکر م

معانی جهان را در تزیین
 ش لذت شکت ده هر معانی
 که التوحید اسقاط لافیات
 وجود انبیا ز یافت تمیل
 که آمد تاج او تنصیر لولا که
 علیه و آله و سلم

مروغی انکه حقیقه حق گفتی عشق میگوید که در زمان
بویام نوایم زنده گانی بشوق عاشقی و به غشوش عروبو جان میماند
سپاس نام داشتیم آنانی در ملازمت جناب سید است که می فرمودند
امیر کمال الدین حسین بن محمد عیسی الشوهر میر حسین نوبت بود
لباسها می کرد و همسایه می گفتند و می کردند و آنرا خود می گفتند
صلوات ن می شود چنان سماعی است که گویا عبد الرحمن است

کونین فیروز کبر و مہار
میر حسین فیروز کبر و مہار
در بارہ فیروز کبر و مہار
نور علی فیروز کبر و مہار

رسالة درج کرده تا این شرح رسن و هر مردی که مطالعه نماید
 مبارک باشد **بسم الله الرحمن الرحيم**
 نیست خدا را نام آنکه
 در روزی باید زبانه اندازد
 نیست خدا را نام آنکه گفته بود
 تا که روزی که هر مردی که
 خواند نیست خدا را نام آنکه
 گفته بود **الحمد لله رب العالمين**
 نیست خدا را نام آنکه گفته بود
 تا که روزی که هر مردی که
 خواند نیست خدا را نام آنکه
 گفته بود **الحمد لله رب العالمين**
 نیست خدا را نام آنکه گفته بود
 تا که روزی که هر مردی که
 خواند نیست خدا را نام آنکه
 گفته بود **الحمد لله رب العالمين**

کونست ملا دیار الرحمه شود و نوح و دیر است که نیست دل افشته
 سا که است برگردان شود رحم ما را البعین مع محمد بن عبد الله
 بر سر رحم الرحمه شود و حرفه لذت نمانش که کونست ملا دیار
 الرحمن شود **الرحیم** درج نمانش هر طرف در رفتند
 جوهر و خود و در ج خود بماند درج نمانش هر طرف افشته یعنی دل
 قاع و جهم تمام در رفتند تقطیع ج قوت دل این جهم جوهر و خود
 پیروز بماند یعنی دل مکتوب بماند الرحمه ج **الملك**
 در دل کا و دره سلاوی گذار کرده پنهان کنج در شهور

[illegible][illegible]

هر او را ز نقد - انداخته نقد
 یعنی بین ظاهر و نه بر او بود
 و ما سر بیکه نقد و دل از دایان
 خواند که کس نیست مانند خسته
 الحق و حقیقت از اول و اول
 دایان شده و اول و اول
 خواند که اسلام با ما

از قلع تا قلع و از قلع تا قلع
از قلع تا قلع و از قلع تا قلع

[illegible]

مکتوب

[illegible]

باب فی الجہاد
فان احمد لان
انصراف

...

[illegible]

دود و فدا و
در اعجاز و طهار

برای خواندن این کتاب

نظری که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

چنانکه در اسم **اختیار** مذکور است
 یعنی با سرو پای بر روی اینها
 کوی می شود افعی باشد با سر بر خطی شود
 بهشت با سقاطه ای را باشد چنانچه معلوم شود
 در اسم **ادیس** غایت اوج باشد
 آنرا از نام خود آن بهره زیاده
 شود و با انداختن شد به گفته پوشیده ماند که توسط
 بهیمن دل خورشید به حفظ بیایا رت خورشید حاصل شده
 که منقش در جدول بعضی از اسم مقصود است
 مخفی ماند که امیر علی شیر حسین خیر بودی میگفتند که اگر
 معاصی یا با عی می شد باشد یا قطع یا هر چه در عین رکند
 باید که معنی پست او در عین شود باشد و اگر عجب معنی محسوس
 خوب باشد و عجب معنی شوی بد باشد پسندیده نیست چرا گفته
 که معاصی چینی و چین خوب می باید که اگر کسی نداند که معاصی
 از برای معنی شوی یا کبر و ملازمان می جبین بسیار بود که
 عجب معنی معاصی خوب بود و عجب معنی شوی بد تر کرده اول

نظری که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

نظری که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

البانادی روی چو نه کرد نهان از نه نه خوشه و از خوشه
 سر و از خوشه روی و سینه یعنی سینه اس که دی پشت را
 سقاطه شود ام باشد و از او حاصل شود الیایه کرد و بلند نمود
 یعنی سینه نهان بود نمود الیایه معلوم است و شایسته که از
 با علی معانی معلوم شود چنانکه در اسم **استله**
 که خون در چشم ترش رخسار و بی در گشت
 نقطه خردن کسلی یافته بهر و گفته رخ ساره و هر یک معنی
 اول یعنی تبدیل و دو معنی معاصی رخ ساره یعنی ساره
 تبدیل با بد معنی ساسا شود و کبر رخ ساینی می نامند
 شود و بی شود بران کرشده یعنی سینه سقاطه یافته است
 معلوم است و چنانکه در اسم **وسیه**
 آن نوع نفی معنی نفسی پنهان بد و او شکر کشی
 سحر که کان و ترغیب و کار از سوی ندید و ندیده است
 پوشیده ماند که از کلمه سرچشمه کان کشیده و تر انداخته شود
 نقطه ماند که وسیله انتفا شده یعنی سر کشیده ندیدیم
 و از روی وسیله حاصل شود و چنانکه در اسم **دویش**

در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب
از این که در این کتاب

لفظ متعین تحیل یافته به جز و عبارت من تیان
حاصل شده فاعل تبدیل یافته مفعول من شده و قدش
مانده سر یعنی لفظ این سر بر قدم مانده ی بر لای لای
این جیس نموده و جفت که در رسم **جش**
چون نمیزد یعنی تا پیش از این
با خبر نگذاره و نقطه خبری خبری شود و خبری اند جفت آه نشین
لفظ آتش لفظ آتش به جز و تحیل یافته یعنی آه تبدیل باید
به تی عبارت خبری شدن حاصل کرده و خبری است به پیش تبدیل
یا به جش جش به ی و لای بسته و چنانکه در رسم **با**

در راه معنی از دین خویش از بار یلم بسته در پیش
از بار یلم بسته یعنی باز لفظ بار قطع کنیم باید شود
در پیش دینی یا تبدیل باید مفعول باب یا مایه کرد و
و جفت در رسم **ججا** صفی لام هر دوی یونیا
از هر دو جمله او نویسی و جفت
کرده و لفظ نویسی تحیل یافته یعنی نویسی بخود فرد از نویسی مفعول
اراده کرده و از نویسی مفعول و لفظ زیر نویسی کرده یعنی نویسی

براه و در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ

تحیل یافته و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل
و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل
و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل
و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل
و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل
و لفظ من تحیل
حاصل شده یعنی تحیل

در رسم **جج** جفت از نویسی یونیا
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ
که است یعنی در لفظ و در لفظ

و لفظ شیدای را تحیل کرده و گفته کج نب شی هست
حاصل کرده ام شده و دای خستینی گفته از دیوار و حرف
آخر او اراده کرده که باعث ریشادای خستینی در یک باشد
ابریر باید و تواند بود که جفت حرف مذکر مرتبه او باشد در
عدد حرف لفظی چون ثانی و ثانی و غیره چند که در رسم
و **ججید** جهان را از کرم یاد و در یک
که جفت یعنی با خود میفراید
پوشیده نماند لفظ صی

و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب
و از این که در این کتاب

[illegible]

نقش
لفظ بها حمل باد
تابع در سنان که شد
بجا بود آه از مقصود
که این عبارت از اعمال محکم
مقصود پیوندی که در میان
بی مفرد و بی جمع
چند را
نقش بر این

میں

[illegible][illegible]

نقطه در کمال
ترکیب یعنی در نقطه
از قوم او و معنی وضع نقطه
دری و حاصلی شد و صدق
کمال و کمال
که نقطه عبارت از آنست
مهری که بر آب و معنی
تجربین است و معنی
و نه که از از هر دو باشد
یا نقطه از آب و معنی

وضیعت در این
آرامی یکروزه
یکبار در تمام
از روی خفا و در
یکروزه
یکبار در تمام
از روی خفا و در
نقطه خفا و در
تکب یعنی در
از روی خفا و در
دری و خفا و در

وہ

باز از این که در دهه اول
دوازدهم و در ماه بهار
در روز دوازدهم و در ماه
در روز دوازدهم و در ماه
در روز دوازدهم و در ماه
در روز دوازدهم و در ماه
در روز دوازدهم و در ماه
در روز دوازدهم و در ماه

بفرستد تا در امر او تمسک نیاید
 و نظایر بهی زین سبب است که آن
 بزرگوار شده است و این که آن
 بزرگوار آن حدت را که با
 عفت و پاکبازی در دنیا میاید
 چنانکه در این
 عجب است که آن را از روی
 دل از روی پاکبازی و عفت
 و زین سبب است که آن
 و نظایر بهی زین سبب است که آن
 بزرگوار شده است و این که آن
 بزرگوار آن حدت را که با
 عفت و پاکبازی در دنیا میاید
 چنانکه در این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرام
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والرحمة
والشفاعة
والقوة والبرهان
والعزة والكرام
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغفران والرحمة
والشفاعة
والقوة والبرهان

مرا بود و تو را می گویند
شدن تو را می گویند
لفظی که میگویند با او فرستاده
بودی بپایان نام یعنی مرا
و می گویند لفظی نه می
گردد در این نامه و به طریقی
دلخوشی نه و بی عجزتی
آن کوته از آن فرستاده
بود باز او تو را نمی گویند

[illegible]

پس گفته و بعد استقلال هر یک چندین درسم **امامی**
 و نامی است که موسوی آید نگار می چیده شود موسوی می آید
 در مصراع اول از موسوی تا آخر نوشته و در مصراع ثانی لفظ
 نمی را تحصیل کرده و گفته موسوی یعنی می آید لفظ نمی تبدیل
 باید به بلفظی **امامی** حاصل می آید و بعد استقلال بعضی چیست که
 در اسم **میسر** نامها را در و هر یک پیشمار
 یعنی می داریم می داریم لفظ دائمی تحصیل یافته و گفته
 می می داریم یعنی داد داریم تبدیل باید به بلفظی می می شود

[illegible]

نقطه دیکس یاقه و قفسه بر
موت و فصل یاقه و قفسه بر
نقطه دیکس یاقه و قفسه بر
موت و فصل یاقه و قفسه بر
نقطه دیکس یاقه و قفسه بر
موت و فصل یاقه و قفسه بر

بیلور و غرور و باد از دست ما
بیلور و غرور و باد از دست ما

اولی

بسم الله الرحمن الرحيم
اولی فصل فی بیان

وَقَدْ كَانَ رَوَاهُ ابْنُ أَبِي بَرْزَةَ
وَقَدْ كَانَ يَأْتِيهِ بِهَذَا
وَقَدْ كَانَ يَأْتِيهِ بِهَذَا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten text in Arabic script, partially visible at the top left corner.

[illegible]

یافته گفته از آن است که تو را
بی این است یعنی شایسته آن
مسئله شود بظلال بی محمول
پسوند و پیچیدگی در هر
خواهد پس همه امروزی را محلی
ساقی قدیمی درده از قدیمی پدید
لفظ پدید پدید پدید یافته
و گفته از قدیمی پدید
از شیء پدید آمده و از
ووشین مطلق و پدید
پدید پدید پدید

[illegible]

به روی قلب شود در لفظ طبیعی
 را خصل کرده گوشتی بی
 یعنی نام رب مبدل شود
 به چرخ مبدل شود
 چنانکه در
 متنی مانده در **حکمی**
 باب اول از حدیثی نقل شده
 از امامی از او نقل شده
 می بینم که دارد او
 یکی خود را
 از

یونان
برشته دانی نوینفند نظر
کان ماه نو خوش را نوع
عاشق یار چهار ستی کم
عبدا الله کان ماه نو خوش
ن جلد نو نوع و گریه عینی
یونان شود و بهیمن
بسم الله

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

نویسم یعنی ما را که یکی نویسی آید دل ریش یعنی دل ریش یکی
دل ریش آید از دل ریش مراد ریش است و دیگر از دل ریش یا
مقصود است یعنی می مبدل شود به حفظ شیرین لغوی
باید و چون در هم **عید** چون کرد آتش پر از جانی
خود را که در کوه خیزد چنان از خورشید می خیزد و از
شانش می خیزد شانش یعنی شش خیزد مبدل شود به وجود
بیشتر خود را که در کوه می خیزد مبدل شود به بی عید
پیدا آید و چون در هم **حسین**

ز شوق عاشقانی شوق هوشی دل داریم بخود چو آتش
از دل خشم را دست یعنی خشی خشی حاصل شود و آتش با آتش
یعنی آتش تبدیل باید به بی حشی بخصول چون در و چون
دو در هم **ایاز** هر دو در ز بخت پر در کهر
معنی ناله که از دل ما مراد است و کاه و کاه در مرتبه دوم
که نوع در کشت رت بر است معنی تشبیه یعنی ناله که لغت
همچو ناله که بار است لغت مبدل باید به حفظ یا یاد شود

نویسم یعنی ما را که یکی نویسی آید دل ریش یعنی دل ریش یکی
دل ریش آید از دل ریش مراد ریش است و دیگر از دل ریش یا
مقصود است یعنی می مبدل شود به حفظ شیرین لغوی
باید و چون در هم **عید** چون کرد آتش پر از جانی
خود را که در کوه خیزد چنان از خورشید می خیزد و از
شانش می خیزد شانش یعنی شش خیزد مبدل شود به وجود
بیشتر خود را که در کوه می خیزد مبدل شود به بی عید
پیدا آید و چون در هم **حسین**

مفصل

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول
باید به معنی ناله شود و از اول
در این معنی ناله است و از اول

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

لفظ فاش گفته اند کویم هست یعنی فاش تبدیل باید به
ماش شود آخر آن دمان که میست ماشم مجهول چونند در
و چنانکه در هم **عید** شقیق بر سر او که دارم
بود آن سرور و راکد شقیق می باید در زنگ عکاشه
که عاقبت خواهد بود که شقیق می باید یعنی دم بالفظید
باشد و می شود و لفظ در کتب تحسین یافته و گفته که در زنگ عکاشه
که خواه عاقبت را بجز گذشتن از زنگ عکاشه زرد و خواست
که بی عاقبت باشد زرد باشد یعنی دلی میست استیالی باید به
زرد که یعنی است عکیده پدید آید و چنانکه در هم **معین**
ماند زرد شود یعنی تا تو بگویی مسکین بگویی تو بگویی که
از رخ می میخوای و مسکین بدل یعنی کاف مسکین
سقط شود معین ماند کند بیکم که یعنی می زرد شود که یعنی
معین چنین ناید و چنانکه در هم **عادل**
در عشق نماند زدی فرج عیار باقی نماند پذیرد و در عشق
در عشق نماند زدی فرج عیار یعنی شمع عشق میبدل بلفظ
دل شود عدلی می کرد یعنی لفظ عدلی می به نماند عدلی

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

حضرت میر حسین زود دیگر این معیار هم سید علی آورده
پیش میر حسین زود و این معیار از بر تو هم میر حسین زود
المعرب است و این است که باث رات الحفرت منظم گفته
بسم **پساقه** کان کرم آن که بزمش
کز جو رسیده است حبیبی کمالی بالان که رسیده است آخر از عشق
مقدور کسی نیست که اگر بچیند پوشیده نماند که کلمه فتح بیک
یافته و بلفظ بال که لاتی او را اضافه کرده شده و کاف
که باقی او را معنی تشبیه است که فتح در هیئت مشا هست
بکسر می چیزی که بر بالایش مثل فتح شده باشد حرف باست
که بقا و تبدیل می باید به ساقه مجهول می چونند و شیه
که این عمل بر صورت در صورت است که حرف بوجبی از وجه
وجود کرد چنانکه در **تذکره** **بردی**
از بر سر خود ندانی گرفته شود باقی تقریباً تنگ شود
هر روی یعنی هر طرف لفظ بریدن باشد تنگ روی مجهول چونند
و چنانکه در **نصیح**

در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس
در لغت نامه سید بن طاووس

در لغت نامه سید بن طاووس

دار بر سر کوه سینه ای که فکالت دارد

در اندامی فقط سی مایه
 که به پنج مایه است یعنی
 سی مایه فقط و این
 خامی کرد و دیگر سر و آن
 یعنی فقط و در این مایه
 میزد و چون بگذرد
 میزدن را و میزدن را
 توانی زارتر کرد
 یعنی زارتر کرد
 و فقط و در این
 توان

محمّد

[illegible]

این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی
 این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی
 این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی

این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی
 این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی
 این کتاب در دست من است و در این کتاب
 از نظر انسانی و از نظر انسانی

در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است

در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است

در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است

در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است
 که در این کتاب که در علم الفقه است
 از علمای کرام و بزرگان است

دل داد و ست است
 تمام سواد است
 نایاب بود
 نیکو زاد و نیکو منش
 عالم شریک ملک گویشد
 وقت کی انتر است که می خوانند
 در ضمنی را در آن با ندر است
 معاد است
 یارب از نعم دل فرمادی عجب
 هست عجبی بدمه دارای اندیشه
 است عجبی بعد تو عجبی
 شدرداری

[illegible]

نقش از این که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است

چهارده سیر آخر یعنی بر سر جدول شود بلفظ من یعنی مجهول بود
 و چنانکه در رسم **سین** بر خستع توان آن چیز است
 زیر این کسبه بر جود است آنچه از لفظ آن بود در و
 غیر رسم سر شکر بود نیست لفظ مفید تحصیل یافته
 و گفته آنچه از مفضل آن بود در و یحیی غیر رسم سر شکر
 به نیست آنچه از رویت دهنست در او رسم مرا که
 یعنی هم مقید به یابد بر رسم چه کسی به سیف مجهول بودند
 و چنانکه در رسم **عرب** خوش تو هم اصل نظر راه
 به نظر از بحر و کشیده هم لفظ است نظر از کز کردن خوش
 اراده کرده و گفته است نظر از بحر یعنی بحر مجهول شود یعنی
 عرش بود کشیده هم یعنی بر سلفه کرد عرب مجهول یابد
 و چنانکه در رسم **م** گزیده در بایت ایسم بدن
 یکه نظری برین حقه گفته بنویسند را کمان در که
 آن بقطر متصل بر دامن و در برین معاینه را کمان کوه
 سر شکر هم مراد است که از اجتماع لفظ او و برین بطن متصل
 الف مجهول به رسم بر دامن یعنی الف بر بالای میسم هم

و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**

نقش از این که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است

و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**

نقش از این که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است

بود و چنانکه در رسم **پ** که بر خوشی سازد بر کمان است
 زار و و مزه آن چنانکه در رسم **پ** کمان بر تیر آید عکس او نوشت
 لفظ کمان تحصیل یافته و گفته که مان و طبع بر تیر کسب شود
 که بر است که عکس او نوشت یعنی بر کمان از کمان عکس نوشت
 یعنی می در بانی الف و م آمده بر اجد مجهول یابد و چنانکه
 در رسم **عبد** چون معارف و سر و آن خود
 نه تا بنده نبیند شود و در او از لفظ تا که تحصیل و معلوم یافته
 لفظ الف یعنی که مراد مراد او است مع تا بنده نبیند یعنی نام
 لام الحی از ادبش لام الحی ربط شود ای بانه بنود سر و آرا یعنی
 الفای که روا شرت باوست بنده باشد الفای مبدا
 بلفظ عب عبید مجهول یابد و چنانکه در رسم **ش** تحصیل
 کشیده بهشت کله باغ خاخر دیده در شخ کل خوشی مراد
 شخ کل خوشی مراد یعنی شخ کل شخ کل را کاف و کل تبدیل یابد
 فقط شخ کل تبدیل شود دیده در شخ کل تبدیل یابد
 هر در شخ کل را کاف و کل تبدیل یابد و چنانکه در
 در رسم **عصمت** خانه نیم سوزد را سوزست

و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**

نقش از این که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است
 کلامی که در این کتاب مذکور است

و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**
 و چنانکه در رسم **پ** و چنانکه در رسم **پ**

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این باب از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات
از آنکه در بعضی کلمات

در این کتاب که در این کتاب
دانشنامه‌ای است که در این کتاب
نیز که در این کتاب
از این کتاب که در این کتاب
و این کتاب که در این کتاب
است که در این کتاب
که در این کتاب
که در این کتاب

بر سر او خالی کرد ایضا لغت الفیاض
 لفظ است جفتها اوار و
 سبکتر که می باشد مانند نقط
 هست شش شود که از این
 بر سر او خالی است از این
 و نه با سبک است جفت
 با این شش شود بر سر است
 حسن علی شود و لغت
 در این فافای نقطه و جفت
 محمول بود و جفت

[illegible]

عده بن نذر دادم
آورد در زنی نام ایچو کرم
کردند زنی پنج پیکر کرم
کدام شب زنی پنج پیکر کرم
رو ماهی کرم ده رفت دیو کرم
سبال نو زنی ده رفت دیو کرم
حاصل با به راه از نون عود
دیو کرم پنج زنی ده رفت دیو کرم
دیو کرم پنج زنی ده رفت دیو کرم
دیو کرم پنج زنی ده رفت دیو کرم

[illegible]

[illegible]

(Handwritten notes in Persian script)

[illegible][illegible]

اوست و از این که در این کتاب
 معنی هر کلمه را در این کتاب
 اوست و از این که در این کتاب
 معنی هر کلمه را در این کتاب

چنان شود که در آن زمان که

پایان داری سر و پای تو را

آنکه در خاک است ساقی را

با قلم دل نه زینا دور

در آس

شیرینی از عسل با بر و جبین

او نیست که بوی معطر می دهد

الو او که تو که نهاده و نرسیده

ز بهر کیاست نهایی بیاید

بیدار صد

[illegible]

از آنرا او بیخود است و جنب
مطلوب می شود و جنب

در این کتاب که در دست است
چون نایاب و چنانچه
نموده اند از روی موی
خوب و قد شود از باغ وحش
و عروسی میکند و تقریر و
قدش را تا دو آرد و دراز دارد
معمولاً

بسم الله الرحمن الرحیم

از نور دلدار

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

تغیاب ابرو و کشید و شغلان
دری که بربین و بران سر
بماند زده ز رشک و سرم
نیهای نقطه کجی وقت و نقطه
یافت ترکیب گفته یافت آب
که با اندام شود پیرانی آدم
گشت بران سر یعنی لغو نمود
گشت آدم رنج یافت و چنانکه
چون ابرو بند خدای
بودی و داد

کشت آدم رقیب با تو
کشت آدم رقیب با تو
چون باد بختی را در مرا
بودی مدد آن خبر دل مرا
نامید و آگاه بر زنی که خدایت
خواهر که بوز دل بهار مرا
لفظ مهر و وفا مدد و دهر مرا
نامید و هر یک بختی که خدایت
نامید و ای باد و آفتاب مدد و دهر مرا
نامید و ای باد و آفتاب مدد و دهر مرا

[illegible]

نه مقصود است چینی مانا آب خفته و از پیش اوافه مدو
 و مراد از عیارت مقصود نقش المقصود است اضمحلال و ده
 آب مقصود شود شهاب قبول چونند اظفار و اسرار
 آنست که حرفه مکتوب را که عیارت در ریتارند و عیارت
 در آرد با حرفه را باقی و چون گفته عیارت ریتارند و دارند
 چنانکه در **دوم** **روسی** پنج رخ دلار در کنار آخر
 کویم رخ و در دوازده دلار آخر
 یک رخ و در هشت رخ آخر
 ناکه خورشید را و است
 ناکه خورشید را و است

و چون از این
 وجه نمود
 چه در وقت
 تنگی
 آنکه در
 آنکه در
 آنکه در

[illegible]

[illegible]

گفته در مع سید زکریا در این
 زانکه «اخر از ذخایر این
 قطعه برین یکی بود و عمل امکان
 معالی برین قطعه وقت اول
 اسم کلام ذخیره یکی در مع
 تنها برین کلام و اسم در مع
 از ذخیره یکی در مع و وقت اول
 و صراحت اول مع و آخر با هم
 اول و نصف اول مع و آخر با هم
 برین مع و آخر با هم
 و برین مع و آخر با هم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

پیشیده فام که مخدومی هست دی بر جویشت بوری هم خردی
 مقدمه روز چهارشنبه اول غار پیشین بود که از پی علم است
 فرموده کان دکنه تاریخ سنه اربع و بیست و یک
 پس چپین ندوده با ب فضل که بر لعل تویم فانی فاده بود
 رفت لجهان فانی و تاریخ است بهجوت رسول موافق فاده
 و ششم در شرح در معیت مخدومی هست دی
 حضرت بر جویشت بوری مع الفخ این را می گفته

این شرح سما که بود در عدن در رشته کشید و چو بیکرین دکان
 خواهی که درین علم شوی صاحب ش کردی این کن به خواهی کرد

معینا

معینا

معینا



Handwritten notes in the right margin of the right page, including the word "معینا" repeated.



Handwritten notes in the left margin of the left page, including the word "معینا".

افضل که کار و اور...

Handwritten notes in the left margin of the left page, including the word "معینا" repeated.

Handwritten notes in the left margin of the left page, including the word "معینا".

Handwritten notes in the left margin of the left page, including the word "معینا".

راجع با حق توبه سرزند
 بهر مرد و دانا سرافرازند
 اگر بنیام اول دهرت دهر
 و بکنند آخر محیط قطران
 امان مسرانی با رشت روح نسیم
 نه زدی با رشت خیر اوست
 نه و صبی و روح و وفای کسی
 بر آفرینش بدلی یکیش نداشتند
 نه خشن و غرور و با دانی و بی
 بگویم بنی عزت ظلمت زدن با بگو
 مهر ایش رخسار با سیم بهما اوست
 به ما مات خوشی دل با سیم
 جان که با سعادت اولی بهم بگو

چو در کشت دل خسته با یاف
 ز او گلی مناقب بخشد نافر
 که او می داند نفسش آید با کار
 چو منصف غوغی با کز می آفر
 که او بدلی فروست در عاقل
 به کشت با خدعه در بین و در
 حرکت کوی با حقیقت با کف
 جمع با کما رفته و لطف او کوه
 اند به چو بند و چار و پنج را اند
 که باز رشت به مهر حال جانت
 و بنر و رشت با سیم محمد با یون
 چو اند سر کج با نون و کوه

کتاب در معانی
الکافی

مولا

بسم الله الرحمن الرحيم

دینم که بر فتنه و بدیدم در خانه
کشته شد بر آنکه خوار گزیدم
کشته شد بر آنکه خوار گزیدم
کشته شد بر آنکه خوار گزیدم

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس اول

آنست که مست در خواب
اندرین بزم اندر بار
راستی خوابها بریندود
خواب را که با ملکوت
خواب را که با ملکوت
خواب را که با ملکوت

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوات
والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

تغذیه را در شراب و خواب

کرده با بیکد راست بخواب
در شب و روز با طهارت باش
تا بود خفتن تو خیر عمل
معتبر نیست دیدن انچه بیا
خواب مستان و خواب بکار
خواب دیوانگان و کوه و در
کرد از طبعها است و دید
نزد و پند بخواب و غم
مردم کرم و آتش تبیین
صاحب عزت بخواب اندر
این همه خوابهای بتجیر

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب را که با ملکوت
خواب را که با ملکوت
خواب را که با ملکوت

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند
خواب در دست داشتند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون
بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون

سفر آید پیر خشت کجوب
خایه شد بر کتوکان نایب
کر کند رخ او بجای اندر
کر به چیده که خوش غایبم
نمونه زیر رخ خواب
سر روشی روزگار فرخنده
است در خواب چنان بختی
خایه بیدار پیش خود دید
خایه مرغ و اسرار دانی
در عمارت سیریل فرزندان

کتاب نفیسم در تاسوس
اول در جوانی است
شبهه است بجواب
بانگ فروغم شمع کشت
است آورد کوه سفید
بانگ بر غله که بر شربت
بانگ که بجواب در دیدن
بانگ هو کنیز که کوه ل

بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون
بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون

بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون
بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون

در چشم از غمت آید
در شب چشم بجز اندر
مرخ روی کلاه بیستار
هست مصان رخسار
کر لب خود بریده دید خواب
بوی ناخوش چو در هیل
در دیدن خواب بر غدا
کوه شمع خواب مال بود
در سینه دلیل اسرافت
هست بیماری نهیفته کام
هست قویع مرده بخت
بدی آن بوی مرده سدر
دیدن در ناف خوی بدست
در آتش نفاق شک کان
مرده احش و عضوهای مرده

بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون
بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون

بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون
بیت رخسار لب درون
در آتش و غضب و درون

در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است

شادی مال شد کیت سمنه
 آشته آمد لیل ال سیف
 هر چه از خور بود هه تکی
 مرد باشد خواب است ترن
 کر به بیند که کشت است
 کشتی اشتران بخواب
 کاودین خواب سال بود
 لا غری کا و تنک کن
 کو سفند آمد به کله پستان
 کس خواب اندر من کند
 تره کشتی خواب است
 هر چه و حتی بود خواب
 هر چه ماده بود و حتی باز
 هر که بیند خواب در آهو
 هسته خنر خواب در خوک
 کو کریز در پیش او رویا
 که باشد و لیل و روز
 بخت باشد خواب بود
 مگر او را کان چه آهست
 و بچه ماده نشت و تره
 بر من شد و لیل اند
 هست میانه های کوناکون
 و بچه کا و ملا جا بود
 قول او سفید لیل است
 در عبارت غنیمت است
 یا با در غنیمت شادان
 و بچه و تره اند هان خود
 چون غنیمت بود کوناکون
 بر زبان شده و لیل است
 منعقت یا با زبان کون
 باز رویه و زان حیل
 و ام داری کین دشاکا

در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است

گفتار بیست و دوم در تالیفات و مانیان

کر کسی از غنیمت بخواب
 فوشش بی غنیمت و لیل
 کر بر در کشت لبوی سرا
 و فرو آید در شبوی
 در هوا اگر برید ناپیدا
 در عبارت عقابت سوا
 بوم دیدن خواب چایست
 ما لایه به مرا که کرد باز
 هر که در خواب به مرغ آید
 دیدن بیکه و هت لیل
 هر که بکند کلاغ را در خواب
 است او را صدای حیل
 هر که بکند کلاغ را در خواب
 است او را صدای حیل
 هر که بکند کلاغ را در خواب
 است او را صدای حیل

در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است

در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است

در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است
 و من را در خواب دید که بر سر من خواب افتاد است

دین بک و نرسلی
اسفندی

چنانچه درین باب بنویس
که بود با صلاح و درست
و برود در مضار و مکار
در کشتن از آن کار که بخوار

[illegible][illegible]

در بر آن آینه نیروز و
 موی سراز کردن لاله زین
 موسر و ناله کلاه دلم
 کل و صلح جو موی چینه
 هر که پند که موی شمشیر
 زلف نه بجای کشتن تو
 غم زانده آیش بر ر و
 لبیک در غنچه پایداری
 صبر از غم تو از فرخ و غم
 هر مرادی که هست در بند
 ک کرده هب او خنجر زند
 مغز شوی بر آورد دلپوت

[illegible]

باز این که با کمال و کمال
خوشی و شادی و شادمانی
در میان خود و دوستان
نشسته اند و در آن حال
که از هر طرف و از هر جا
آنها را می بینند و می شناسند
و به آنها سلام و تحیات می فرستند

در دوزخ و در جوارح
سایه علم مرده بود
کتاب لادرا که از کتب است
مستغنی که کند آن را خوب
بیا آن رسته و به لب
و این مکتوب را بفرستید
و اعظمی بنام است

کار کرد و در دشتی بنام
کس که در آن انداخته
مردان را بگویند و
بوسیدند کم در کمال بود
و تو شکی از فرستادن
که بجای اندر فرستاده
شک نیست و بداند بود
در دره و دل برده بود
با کوه علم مرد بو
پیر میگوید که
کتاب

ای نواب عروسِ فکرت زاد
بر جهان بر سرِ مبارک باد
ای چند کلمه در راه شهر بیستم
شرفی فخر اکرام تمام باد

4. 5

[illegible]

تقدیم که چنانچه پس از این است را بنویس که منقول است
و با فو و لک و دارند سحر سال کس که رکنه و اگر او را
سحر کرده باشند باطل شود

فایده
ما ی ط ی
ما ی ب
ما ی م
ما ی ان ع
ما ی
ما ی
ما ی

نوع دیگر نیز یک دفعه
سحر می شود
که در کور است و بیدار
بعثت سحر نوشته شود

فایده
ما ی و ی و
ما ی و ی و
ما ی و ی و
ما ی و ی و

لی حشر



عشق جز برای نوا برداری نیست

عشق جز نایاب و با جز نایاب
و ی دمی با او مایه و ی با
نه که هر دم نه ندان کند
و حقیقت لذت در ناله کند

اما بعد این طریقت است بعضی مشور و بعضی منقول
بقیم بقا مد منت و رسم خلوص طوبی و در بیان معنی

که کاشف هر لامعیت و قیاس بر توی شمع بعضی

برای آنکه حضرت من خفی بموایب احدی و المراء
عسیه و سینه خدمت له من فدا بغضالی

اسیہ والیام احمدیہ
طہ خیر امنہ ہاندو الل
کامبر کر دای جبرکوف

[illegible]

و در این کتاب که در این کتاب است

و هذا المختار من
مختار

نیکو قامت ارجمند جوان
 نوبلی ما کی دعا داند
 این سخن خوار بیدار نو
 مریغ کی بخت تو را رسد
 جلالی حیرت و دلخیزی
 عذر تو در راه نبی خیمه نیست
 ساراه و سلطان کای میلا
 مکی از تو و منی فغانه
 و بی تو زنده نیست

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, written diagonally across the page.

د. ز. ۹۷

391

ان شیخ یک در وقت کردن آن کار
قصه میگوید و در آن خبری که
شد از آن خبری که
آز قوت خیرین فصله شکریه
باشد و اگر آن فصله شکریه
می کار و می بیند اگر شکریه
فصله شکریه کرد و در آنجا

[illegible]

[illegible]

چادر سبز بلبلی آید چون
 زیارت باشد بلبلی درم
 وایسار از عافیت او اند
 گرد خجسته شود که چادرین
 بعضی سفیدند که چادرین
 رسیده باشد از کتانی
 سست اگر شخصی بکشد
 و با نماز کند و دعا بخواند
 نماز امان کند و برب است
 چادرگاه داشتن را
 کبر و شکر

و در دو سر این خوانده
نموده اند و این یک دانه است
بدون یک دانه است که آب دهان
در او را در او را در او را
حفظ کرده اند و در او را در او را
که در او را در او را در او را
و در او را در او را در او را
و در او را در او را در او را

وین ایام است که شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که دعا و شیر را بکشد که اللهم
 لا تسلم علی احد من اهل المعروف یعنی خدا یا تسلط مکن
 بر اهل سنت و جماعت و از اهل المؤمنین علی و صفی الله عن
 نقل کرده اند که چون بوفی برسید که شیر را بجای باشد و از
 دوی شیر بسید بگوید اعوذ به بداینا و بالجبهه شیر را لاسد
 این شوند و حکمت درین آنست که با دشمنه ظالمه را بپایان
 علیه السلام در جاهای ناخت با شیران که سنجاق تمام او را نگاه
 داشت از شیران آورده اند که سنجاق آن پادشاه عالم
 را در وقت زاید ن داینا بپایان علیه السلام گفته بودند که
 آسیب ملک تو بشخصی است که درین سال تسلط شد
 حکم نموده تمام فرزندان که درین سال زاید ه اند بکشند
 و مادره ای را و در پیش شیران انداخت حق تمام شیر را
 بروی مهران ساخت تا برورش و یقود ازین جهت داینا را
 پیغمبر در بکین خاتم خود شکل و صورتی قطع و در شیر که او را
 پروردند نقش کرده بود تا بر او و اهرت حق در نظر او
 باشد **الحمد لله** که گوشت شیر حرامت نزد هر مومنی
 است

و این ایام است که شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد

۲۳۷

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

ای

وین ایام است که شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد

در باب حاکم شیر چنان خواهد بود انشاء الله تعالی
 حاکمیت شیر نه در دار زمین جانوران بر دوی
 او جزیت اند زهره در دایره ایست که در چشم کشند
 نه شب کوی و در کند و چون چشم شتر بر ستاره سفید
 افتد فی الحال ببرد و چون چشم شتر را بسوزند و بر زخم ریزند
 خون باز ایستد گوشت و در قوت جماعت جامع و شموله
 زیارت کند **ای** یغنی بهنو و سکون را و فتح نون بشار
 جو کوشا و غایب حال او آنکه در میان مردم شهرت دارد
 با آنکه یکسال نری باشد و یکسال ماهه با این اصلی ندارد
 لیکن میگویند که در بعضی میشود و خنثای باشد و عرب
 میگویند که حیوان از وی میگریزند **الحمد لله**
 گوشت وی نزد علماء مکرانکه شیعه حرام میدانند در حدیث
 صحیح آمده ابو طلحه انصاری دان هس خرگوش بر آن کرده هک
 فرستاد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و آنحضرت
 تناول فرموده اما در روایتی منع آمده که آنحضرت فرمود
 من مخمورم و حرام نیز نمیدارم و همچنین روایت کرده که

وین ایام است که شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد

وین ایام است که شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد
 و شیر را بکشد و شیر را بکشد

و خداوند متعال است که میفرماید
 و ما خلقناکم من طین و ماء و نوره
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء

پیدا کرده برای نماز است
 در بدن و جامه با او نماز می توان کرد با اتفاق علم
 اگر آنک باشد و قوی باشد که اگر بسیار نیز باشد
 عفو است بجهت حاجت ندارد و بسا
 معافیت کرده اند بعضی علم اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده که بر قلع آب هفت بار این آیه بخواند و آنرا
 بشوید و ملاسه بجانان بگویند فان کتم مؤمنین تکفوا
 شرکم و انما کم عشاء بعد از آن بپوشانند آن آب را بر طرفه
 چاه خواب ریزند و آنکلیه در آن می شود اما حکما گفته اند

که از برای دفع کیک دود کنند و کور را و داند و یا میا
 دانه را بچوشانند و آب آنرا بپوشانند در دهن از برای کور
 نهی را بسوزند کیک پیدا نشود **بق** بقیع باه موده
 در اول وضو و چشمه در آینه زاکوین و او تا سه بار
 چهار بار بای و خرطوم دانه و چرخه از دینیکه خون چاه
 شوی که در دینیکه یا چرخه شود از پیریدن تا هلال می شود
 و گاه باشد که چندان چاه بای را می کشد که از برای کیک

که اول کجاست که در دینیکه یا چرخه شود از پیریدن تا هلال می شود
 و گاه باشد که چندان چاه بای را می کشد که از برای کیک
 که اول کجاست که در دینیکه یا چرخه شود از پیریدن تا هلال می شود
 و گاه باشد که چندان چاه بای را می کشد که از برای کیک

و خداوند متعال است که میفرماید
 و ما خلقناکم من طین و ماء و نوره
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء

و خداوند متعال است که میفرماید
 و ما خلقناکم من طین و ماء و نوره
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء

نداشت با قیام و استقامت
 و اگر هم استقامت با او نماند
 و اگر هم استقامت با او نماند
 و اگر هم استقامت با او نماند

استوار شود اند و حق تعالی استوار از نیت
 حواله و بدان بخلق منت نهاده **الحکم** و دیگر
 آنکه گوشت او حرام است با اتفاق و لیکن این
 مشکل میشود باین مسئله که اگر کرب
 با کوفت جمع شود و کوفت بکوفت بزرگ از این حلال
 تابع مادر خدی شود و دفع این اشکال بدین روش
 می شود که گوشت اسب حرام است حرام باشد
 چنانچه خواهد آمد در بیان رساله اشاعه الله تعالی
 اما اشکال بدین طریق باقی ماند که مادر استوار
 دنیا باشد مگر آنکه گوشت استوار حرام است

بجرت آنکه آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 داشته که چرخه ماحکت او ندانیم **خاصیت** و
 استوار خشک کنند و در آب اندازند آن آب را
 چند بار بنوشند و حاکم و آید سن کرد و بچین
 اگر کرب گوشت و یا شاف و ساف و فین بیدار و کرب
 سم استوار بسوزند و با روغن سدر بر کسی که موی سر

جمع شوند و در آن آب کوبند و در آن آب کوبند
 و در آن آب کوبند و در آن آب کوبند
 و در آن آب کوبند و در آن آب کوبند
 و در آن آب کوبند و در آن آب کوبند

و خداوند متعال است که میفرماید
 و ما خلقناکم من طین و ماء و نوره
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء

و خداوند متعال است که میفرماید
 و ما خلقناکم من طین و ماء و نوره
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء
 و ما نزلناکم من السماء ماء

۲۳
از روش آید آن آب را چشم
می کشد و سرمه کشیدن باب
زهره و چشم دارد و شش کش
و نیز بخورد آن گوشت و دندان
مذاصافع رسالت و دند
و عذر خست او و النعاب به غدا
در با خواب اول کشی بخشد
کرده بچون بدوشین ملا کنند

بهار و روزگار
 بفرستد خورشید و ماه
 بر سر کوه و دریا
 و در میان کوه و دریا
 باخته و دریا
 بگویند و دریا
 فغان و دریا
 و در میان کوه و دریا
 و در میان کوه و دریا

که در روز شنبه که در آن روز
کشتی داشت و رفتن کرد به آنجا
که در آن روز که در آن روز
و در آن روز که در آن روز

۱۲۹
 بهای وینا بدین نوع است
 اشترای سواد از زیر حد سکن
 و باره نوعی که در حد سکن
 بسیار بزرگتر است و در حد
 سکنی از زرقی از حد سکن
 چنانکه اهل کشتی یا چه
 در راه از انداختن یا بهی
 ماکزنی در حد سکن از حد
 نهایی او نیز در حد سکن

خبرهای پیداست نزد امام رضا
اما نزد امام اوشین پاکست
چه بر حقیقت خود نیست و زکار
خود بسیار میگردانند و در
آفتاب و در آینه صاحب
که هیچ داشته برین
چگونه

در این کتاب که از اینجاست
بعضی که از اینجاست

ایستاد چای
دسان چای
مقارقت کنند چای
در خلایق اولاد زن را
علاق دهک و از آن سر
جای دیگر و در واسطه
راغب و ششم عایشه
صدیق
میگوید که این سخن
همچو دانست آنکه
این حدیث را که اول
حدیث

[illegible]

نه زنده می ماند
و او را بهشت است

از من و از شریک
بگو عهد با ملک
بر او بیایا خفته
تا اگر او را نکند
نکنند پیوسته
اند اما اگر مرده
خسته

ولفعلی که این
 ازین هفتستان و از این
 سیاه و در سر یک و در
 دوی و این است که در
 کبر از این و این است
 و است از این و این
 عالم از این و این
 در این و این
 از این و این
 از این و این

کوشش که بسیار هاجها کند بر او دفع می نماید و
 میراث و عاقبت و کسب و کرب و غیره را در دست
 اید و بخواهید از این جهت و در راه
 و رست و از این سبب از این راه
 میگذرد و هرگز از این راه
 میراث و عاقبت و کسب و کرب و غیره را در دست
 اید و بخواهید از این جهت و در راه
 و رست و از این سبب از این راه
 میگذرد و هرگز از این راه

کند و بر سر آب نشاند و در آن
کند و اگر کسی اختلال در سر
پیدا کند آنرا با نخل در دست
بگیرد و با آن در آب بکشد

در چرخ بشود و سالی ششم
از راه و اسد اعلم اگر از راه
بر کسی برام بنید و حال او
مقامات و این شهر و است
در مردم خارج معلوم میگردد
از این نوی است که
ت در راهها را با او بفرستد
و هر که هست نزد امام است
است نزد امام ابوحنیفه هم
خا صید

حلالت
نفاض
و...

[illegible]

一
 二
 三
 四
 五
 六
 七
 八
 九
 十
 十一
 十二
 十三
 十四
 十五
 十六
 十七
 十八
 十九
 二十
 二十一
 二十二
 二十三
 二十四
 二十五
 二十六
 二十七
 二十八
 二十九
 三十
 三十一
 三十二
 三十三
 三十四
 三十五
 三十六
 三十七
 三十八
 三十九
 四十
 四十一
 四十二
 四十三
 四十四
 四十五
 四十六
 四十七
 四十八
 四十九
 五十
 五十一
 五十二
 五十三
 五十四
 五十五
 五十六
 五十七
 五十八
 五十九
 六十
 六十一
 六十二
 六十三
 六十四
 六十五
 六十六
 六十七
 六十八
 六十九
 七十
 七十一
 七十二
 七十三
 七十四
 七十五
 七十六
 七十七
 七十八
 七十九
 八十
 八十一
 八十二
 八十三
 八十四
 八十五
 八十六
 八十七
 八十八
 八十九
 九十
 九十一
 九十二
 九十三
 九十四
 九十五
 九十六
 九十七
 九十八
 九十九
 一百

[illegible][illegible][illegible]

در زحمت قوی قلع رسانی اند اگر او را بیا ویزند بر شش
که زحمت خیرام داشته باشد در امن شود مادامی
آویخته باشد و اگر پ و و مراد و گشتن گزیده ها
بکوبند از آنجا اگر کسی با خود دارد در دشمن ظفر باید بکوبند
و بر در چینه کشند سفیدی که عارض شده باشد بر ورم
مغز و بر در کوبن ترخان دور کنند که بتواند در امن شوند
و که حد و دانا و مرغان بیا ویزند هلاک خانه را از
می بندر نماند باب _____ الیا
بر بوق بفتح یا و سکون را بفارسی هوش مفتی و هوش
روپای نیز گویند هم در هر جای باشد و باید انداز
دلزد دارد و در سما که راه وی بندر یک رنگ آهو
هم که جلالت نزد امام شافعی و عوام نزد شیخ
خاصیت موی زیار که بر یک چشم پیدا
بله شک باشد بکنند و خون و بر او جالاک کنند

بابيد وصالح بايد منو كود و
نت المراته انرفنغن ولا استل
الملة للطيح
عنه
اعمل
اعمله
كسبه

خادم خدیوہ

رسالة في اثبات الخلق

خواجه نصیر

بدوین اسم فضا کا ہے بیوفت

مفوض احمد بن محمد

دلیل بر معنی

۱۶۰۰

137

عیان مرقوم میگردد و مستطول
 اسی بجهت سمت اخلاق مطالعه کان
 مصحف که چنانچه این نوعیست یعنی
 معتزست و بقصود تصنیف
 اگر در موانع خلیل و موانع زلال
 مطالعه شود در اصلاح آن کوشید
 و بدین طریق و از آنانی پیشیندان
 سعادت عیبجویی و سیرت بدیاری
 و جناب کس که در هر چه بر ما صحت
 شایسته و روانیست
 حلاوتان

حمد لله هو بالحمد حقيقة
 در بحر نوازش همه ذرات عزای
 ناکره در کشف فضل توفیق رفیع
 نسپرده طریق شکر او بی هیچ
 پاکای کانه کسوت صفت و موصوف
 را که در سراسر پرده عزت
 وحدتش زینت و قوت کبریت محبوب و مکشوف
 را در امتداد
 ارکان هویش در عذرا اشتباه نه و جندافرا نه کشف موم
 کلمه او تین جوامع الکلمه در بیان کمال جامعیتش کلاسی جامع
 و غنی که بر و علیک مالم یکن تعلیم رفعت مقام علم و معرفت
 برهان ساطع تحت
 کاینده ذات آلاء و صفات
 و علی اله و اعصاب الطیبات
 کلازا علیهم صلوه ذاکات
 التبیات و صالحات الدعوات و سلم تسلیم کثیرا ایا علی
 موزده بشو که پیش از انشای نامی نامی و افتخار این معینه کرا

[illegible]

2

هری سر و بار از سود دست بق خوش تنه
نخورد و سست پیوست بق هستی بقستی که جز ذات تو نیست
مانیست بذات خود ولی هست بق درین دو عیال است
با اتحاد وجود واجب تعالی و تقدس با حقیقتش چنانکه مذهب
حکما و صوفیه موحد است و بیانیش آنست که موجود
را بتقسیم عقلی سه مرتبه می تواند بود اول موجودی که
وجود وی مغایرات وی باشد و مستفاد از غیر چون
مکنات موجوده دوم موجودی که حقیقت وی مغایر

وجود وی باشد و مقتضی آن بود چنانچه گفته شد
و وجود او بی محل باشد و اگر چه بنا بر تغییر میان ذات
و وجود تصور آن ممکن است چون واجب الوجود
بر مذهب متکلمان پی سیم موجودی که وجود او عین ذات
یعنی بذات خود موجود بوده باری مغایرات و لا
شک چنینی موجود واجب بود زیرا که گفته شد
شیء را از نفس خود تصور نمی توان کرد و فکیف
که عجب خارج واقع تواند شد و پوشیده ماند

نوروزی مستعار بنام
سه مرتبه است اول آنکه
فردی را در نوروز بنام
و گفته اند که اگر کسی
در روز جمعه بنام کرده اند
بنام نوروزی میگوید که
نوروزی است که از برای
نوروزی و نوروزی است
نوروزی و نوروزی است
نوروزی و نوروزی است

२५३

[illegible]

والتأمر

و این بود
سپید اعتدال و قیامت
و طالع این چنین نیست ظفر ب
تختی ای مکر یوم می امانی
که با تندی که در ای آن متعین
شد است این است که تیره
بر متعین شد و دست و آوی
عذر از آن تعیین می کرد

برین قسمت قسم اول را در آن
اوست بقایا کند ذات و تجرد
او از تعینات اسامی صفات
فقط ظاهر کلمات و این
مستحق است مگر خود را اسمی
و قدر در کار این حدیث مجازات
موجب است و بر در کبرای ذی
و محقق هیچ نسبت نیست میان
او و میان اسامی و پس شروع
در طریق معرفت او از این
اماعت و بیعت

✓6.

نور دوست به اکبرین غلبت تو واسطه درویش
او غافل است از آن است و از آن که چه از او مراد
دختر و دختر می بودیم و بیست و پنج و بیست و شش سال
تصویر او از او است که عجب است
بسیار است که عجب است

مرتب متفلسفان و افاضی و عارفان
 نسبت به ایشان را به ترتیبی که در
 مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان

علم و سیم را که نلو مرتبه غیب است متنازل مرتبه ارواح
 گویند و چهارم را که نلو علم حس است متنازل علم امثال
 و خیال انفس خوانند و پنجم که جامع ایشانست تفصیل
 حقیقت عالم است و اجلا صورت عصری انسانی و فال اجسام
 قهرا سه اسرار هم مرتبه کلیه شیعیه است زیرا که مراتب عالی
 و مظاهرند پس عالم نیست از آنکه آنچه ظاهر است و در ایشان
 ظاهر است و هم در اشیا کونیه قسم اول مرتبه غیب
 بسبب غایب بودن اشیا کونیه و روی انفس خود و از
 و از غیب خود پس هیچ چیز ظهور نیست در مرتبه حق
 سبحانه تعالی و این قسم ششم می شود بدو مرتبه زیرا
 که علم ظهور چیزی بر اشیا کونیه یا بسبب انتفاء
 اعیان ایشانست بالکلیه علما عینا حیث کان الله و لا
 یکن شیء و این مرتبه را تعینی اول و مرتبه اولی از غیب
 خوانند و یا بسبب انتفاء صفت ظهور بر اعیان
 ایشان و اگر چه ایشان را تحقق و مستمیر باشند
 در علم ارب و ظاهر باشند بر حق سبحانه و تعالی

در علم ارب و ظاهر باشند بر حق سبحانه و تعالی
 از آن جهت که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان

مرتب متفلسفان و افاضی و عارفان
 نسبت به ایشان را به ترتیبی که در
 مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان

ملك از ملکوت که مرتبه ارواح است و ملکوت از جبروت
 که مرتبه صفات است و جبروت از لاهوت که مرتبه زوالت
 ممتاز نیست بلکه وحدت است صرف و قابل نیست
 محض و این مراتب هم در وی مندرج و مندرج من غیر اینها
 بعضیها عن بعضی لا عینا و لا علما و خصوصیت این اعتبارا
 را با اعتبار و اندماج و اندماج درین مرتبه با اعتبار ایشان
 از یکدیگر اگر چه آنها اعتبار بحسب علم غیب باشد شئون
 ثابته و حروف صلیحه نیز میخوانند و بعد از اعتبار ایشان
 از یکدیگر در مرتبه ثابته بسبب ثبات علم صورت شئون
 مذکوره اند و موسمی با عیان ثابته و احوالات درین عالم
 در علم معنی که نشانده اشیا
 از ذات خود و غیر خود که املا هستند همه روی هستی کتنا
 نوریت علم شان کرده جدا در مرتبه دوم یعنی تعین
 ثانی که مسمی میگردد باعتبار تحقیق و تمیز جمیع معانی کلیده و
 جزئیه در وی عالم معانی اشیا و کونیه را بنا بر خود ذات
 امثال خود املاست و نیست بلکه تحقق و ثبوت ایشان درین

ایشان را در علم ارب و ظاهر باشند بر حق سبحانه و تعالی
 از آن جهت که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان
 و بعد از این که در مرتبه شرف ایشان را به ترتیبی که در
 بلبلان و افاضی و عارفان

مرتبه اول مرتبه روح است
 و آن مرتبه نفس برحقان است
 عجزه اسبط است برحقان است
 چنانکه ارواح برحقان است
 مرتبه دوم مرتبه عالم مثال است
 و این مرتبه وجود است و شایسته
 گویند و کبریا ظهور را با بقا و قیوم
 و تعین و حق و انعام باشد

مرتبه سیم عالم چهارم است و این
 مرتبه وجودی است که در مرتبه
 کثیف است که در مرتبه
 و بعضی از مرتبه و عالم انشای
 کرده اند مرتبه و عالم انشای
 پس مجموع اینها را مرتبه
 باشد که در مرتبه و عالم انشای
 جامع است از مرتبه و عالم انشای
 و این مرتبه را در مرتبه و عالم انشای
 و این مرتبه را در مرتبه و عالم انشای

مرتبه اول مرتبه روح است
 و آن مرتبه نفس برحقان است
 عجزه اسبط است برحقان است
 چنانکه ارواح برحقان است
 مرتبه دوم مرتبه عالم مثال است
 و این مرتبه وجود است و شایسته
 گویند و کبریا ظهور را با بقا و قیوم
 و تعین و حق و انعام باشد

مرتبه سیم عالم چهارم است و این
 مرتبه وجودی است که در مرتبه
 کثیف است که در مرتبه
 و بعضی از مرتبه و عالم انشای
 کرده اند مرتبه و عالم انشای
 پس مجموع اینها را مرتبه
 باشد که در مرتبه و عالم انشای
 جامع است از مرتبه و عالم انشای
 و این مرتبه را در مرتبه و عالم انشای
 و این مرتبه را در مرتبه و عالم انشای

[illegible]

محققین متفق اند در حق مجعولیه از اعیان ثابت و ماضی
و کلام شیخ محقق مدق صمد الحق والدین القینوی
متا بعان او قدس الله تعالی و لهم ناظر آنست که نفی
مجمعولیت از اعیان ثابت بنا بر آنست که جعل اعیان
میدارند از تاثیر مؤثر و در ماضیات باعتبار افاضه و
عینی خارجی بر ایشان و شکی نیست که اعیان از آن حیثیت
که صور علیه اند و جوهراتی از ایشان منقذ است بپایان
التماع و جمعولیت نیز و بعضی از محققان ارباب نظر را با جمعی

و چون حق را هر چند بنویسند نه
اعتبار این الفاظ به این معنی ندارد
بافزون حقانیت و حق جل و بالا
در خارج حق و اعتبار اعیان صورت
هر يك از این بقایه در قدرت
اعتبار تا اعتبار موجود است
در اعتبار راست اول تا اعتبار
مرا یا را به حق و اول تا اعتبار
اول است سبب آن اعتبار
آنکه در حق و آن اعتبار
بسی اعتبار اول تا اعتبار
در خارج حق و اعتبار
در اعتبار و آن اعتبار
نفع را حکام و آن اعتبار
مقتضا این اعتبار نیست
حق در خارج هیچ شئ نیست

این درایا غایت یافت
 مرا شایسته که در شرح
 پس خود العی است که
 عادت از کسی است که
 روی بالبدن و استیلا
 را باقی پس خلوت

145

۲۸۹
 بعد از آنکه ثابت شد واسطه
 و کشف و قلا و مثال این
 بنیست در درازا است
 بر نقطه و کبریت و محیط
 در قیاس که فقط سه واسطه
 از باقی و بعد از آن که
 بی خط یا بی بی خط
 بعد از ظهور یا القی الوجودی
 المذکور و چون این
 ممکنات است که متصل
 میشود از بعضی بعضی دیگر
 بوجود و نه قبل از آن و هر چه
 غیر از آن نه بعد از انقضا
 حق سبحانه و تعالی ممکنات
 مکلفین جوهری و فوهر وجودی که
 واصل نمیشود از حق
 اصل از آنست که منقسم گردد
 در اطلاق و تفصیل و تصف
 شود بقصان و مزید این بخلاف
 احدی مثل الملیه
 و قد و بعضی سیکر و تقید و اگر نه
 امر آن بخلاف اصل
 که نام الاستعداد است
 اینان استعداد است
 استعداد ذات ماهر
 چون ماهی که در آب
 بعد از آنکه ثابت شود
 واسطه و کشف و قلا
 و مثال این بنیست
 در درازا است بر
 نقطه و کبریت و
 محیط در قیاس که
 فقط سه واسطه از
 باقی و بعد از آن
 که بی خط یا بی
 بی خط

وعدد و مقفی سیکون و تقید و اگر نه امران تجلی حبل و
اعلی از انست که منکر کرد در رابط لاف و تفهید و تصف
شود بقصان و منید این تجلی احدی مثل شلاییت
مکوفین چوبی و فویر جودی که واصل نیشود از خیزت
حق سبحانه و قعالی ممکنات غیر از ان نه بعد از انضا
وجود و نه قبل از ان و هر چه غیر از انست همه احکام و آثار
ممکنات است که متصل پیشود از بعضی بعضی دیگر
بعد از ان ظهور یا التجلی العجودی المذکور و چون این
وجود ذاتی نیست ماسوی حق سبحانه بلکه متفاد است
از عجب علی مذکور عالم و متفاد باشد باین امداد وجودی
احدی مع الامات در وقت و انقطاع پس اگر یک قطعه
العین این امداد منقطع کرد عالم و فینای اصل و عیاد
ذاتی خود باز کرد و زیرا که حکم عدم امر نیست لایز معین
راجع قطع النظر عن الموجد تعالی و وجود عارض است
مراد و انقضا و قی که میا از ممکنات واقع است
بقدم و تاخیر و قبول این وجود فایق بجهت تفاوت

کے

این نوعی است
 هکذا فی الاما لا فیه
 باشد از آن نوعی است
 حقیقی دیگر نوعی است
 از نوعی است
 حقایق نوعی است
 تا از احکام حقیقی از
 حقیقی که از احکام حقیقی از

۲۸۰
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند

بعد از این که در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند

که نظر

۲۸۱
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند

بعد از این که در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند
 در کف نماند و در سینه نماند
 در سینه نماند و در کف نماند

که نظر

اینست مثالیست بسیار
 میان فانی که حق و مخلوق را
 و این فصل است که در آن
 و آنکه حق تعالی که
 و این فصل است که در آن
 و این فصل است که در آن

تفصیل مراتب اعداد را
 عارف که فیض وحش مد
 در بعضی و بعضی این مقدار
 واحد در مراتب اعداد از انشای
 ملاک نهاده که ظهوری دارد که در هر یک خاصیت و فایده
 که در آن یکی نیست و حقیقت هر یک مغایر حقیقت دیگر است
 و همه تفصیل مرتبه واحد میکنند یعنی مبین آفتاب
 که واحد است درین مراتب بتکثر نظم و کرده است زیرا که
 ایشان دو واحد است و ثلث سه واحد و همچنین جمیع
 اعداد که آن هئیات و حدی بتجمع گشته است و از
 ایشان و ثلث و غیره همان الا اعداد حاصل شده پس
 ماده اعداد واحد متکرر است و صورت اعداد هم

اعیان حروف در وجود مختلف
 از روی تعین همه با هم
 الف ملفوظ صورت نیست مطلق ممتد که غیر مقید
 باشد بصدد و از غرضی خاص و بعد و صدور
 و الف مکتوب امتداد نیست خطی مخصوص و شکل
 از اشکال مختلفه حرفیه و بعد مر آن پس الف لفظی

و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل
 و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل

اینست مثالیست بسیار
 میان فانی که حق و مخلوق را
 و این فصل است که در آن
 و آنکه حق تعالی که
 و این فصل است که در آن
 و این فصل است که در آن

تفصیل مراتب اعداد را
 عارف که فیض وحش مد
 در بعضی و بعضی این مقدار
 واحد در مراتب اعداد از انشای
 ملاک نهاده که ظهوری دارد که در هر یک خاصیت و فایده
 که در آن یکی نیست و حقیقت هر یک مغایر حقیقت دیگر است
 و همه تفصیل مرتبه واحد میکنند یعنی مبین آفتاب
 که واحد است درین مراتب بتکثر نظم و کرده است زیرا که
 ایشان دو واحد است و ثلث سه واحد و همچنین جمیع
 اعداد که آن هئیات و حدی بتجمع گشته است و از
 ایشان و ثلث و غیره همان الا اعداد حاصل شده پس
 ماده اعداد واحد متکرر است و صورت اعداد هم

اعیان حروف در وجود مختلف
 از روی تعین همه با هم
 الف ملفوظ صورت نیست مطلق ممتد که غیر مقید
 باشد بصدد و از غرضی خاص و بعد و صدور
 و الف مکتوب امتداد نیست خطی مخصوص و شکل
 از اشکال مختلفه حرفیه و بعد مر آن پس الف لفظی

و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل
 و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل

و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل
 و اینست اندر همه اشیاء
 زیرا که عددی که در آن
 است اصل

آنکه در این کتاب آمده است که
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب

و چون خواهد که معنی مشغول شود بوضع هر چه باشد در
 حضرت جامع خود این دعا بخواند اللهم کنی و کنی فی کل شیء
 و مقصدی فی کل شیء و غایتی فی کل شیء و طمأنی و ملاذی
 فی کل شیء و مہم و دکنی فی کل شیء و تو کنی و تو کنی
 محبت و عنایت فی کل حال و بعد از ذکر حق سبحانه و تسبیح
 با تو بجز حضور با حضرت او سبحانه در آن مهم شروع
 کند و بعضی از این طایفه علیه قدست اسرار هر عبادی
 تو به بشیر و نگاه داشت صورت تو صواب بشیر و نگاه داشت
 هیئات رفتی که طایفه با اسم مبارک فرموده خواهد
 از او در محل خارج از خویش نوشته بنظر حسن اینجا
 ملاحظه فرمایند و خواه در حال استیلا تخیل
 کنند چون مقصود از توجه بعضی از امور کونیه
 رفع خطا و تنقیح است و تفرغ دل از اکثر کونیه
 تا آثار غلبه کثرت در غلبه و کثرت توجه
 منتهی کرد و طالب متوجه را برحد نسبت غیبت
 و کیفیت بخوری کشد و صورت آن جزوی

و چون خواهد که معنی مشغول شود بوضع هر چه باشد در
 حضرت جامع خود این دعا بخواند اللهم کنی و کنی فی کل شیء
 و مقصدی فی کل شیء و غایتی فی کل شیء و طمأنی و ملاذی
 فی کل شیء و مہم و دکنی فی کل شیء و تو کنی و تو کنی
 محبت و عنایت فی کل حال و بعد از ذکر حق سبحانه و تسبیح
 با تو بجز حضور با حضرت او سبحانه در آن مهم شروع
 کند و بعضی از این طایفه علیه قدست اسرار هر عبادی
 تو به بشیر و نگاه داشت صورت تو صواب بشیر و نگاه داشت
 هیئات رفتی که طایفه با اسم مبارک فرموده خواهد
 از او در محل خارج از خویش نوشته بنظر حسن اینجا
 ملاحظه فرمایند و خواه در حال استیلا تخیل
 کنند چون مقصود از توجه بعضی از امور کونیه
 رفع خطا و تنقیح است و تفرغ دل از اکثر کونیه
 تا آثار غلبه کثرت در غلبه و کثرت توجه
 منتهی کرد و طالب متوجه را برحد نسبت غیبت
 و کیفیت بخوری کشد و صورت آن جزوی

و چون خواهد که معنی مشغول شود بوضع هر چه باشد در
 حضرت جامع خود این دعا بخواند اللهم کنی و کنی فی کل شیء
 و مقصدی فی کل شیء و غایتی فی کل شیء و طمأنی و ملاذی
 فی کل شیء و مہم و دکنی فی کل شیء و تو کنی و تو کنی
 محبت و عنایت فی کل حال و بعد از ذکر حق سبحانه و تسبیح
 با تو بجز حضور با حضرت او سبحانه در آن مهم شروع
 کند و بعضی از این طایفه علیه قدست اسرار هر عبادی
 تو به بشیر و نگاه داشت صورت تو صواب بشیر و نگاه داشت
 هیئات رفتی که طایفه با اسم مبارک فرموده خواهد
 از او در محل خارج از خویش نوشته بنظر حسن اینجا
 ملاحظه فرمایند و خواه در حال استیلا تخیل
 کنند چون مقصود از توجه بعضی از امور کونیه
 رفع خطا و تنقیح است و تفرغ دل از اکثر کونیه
 تا آثار غلبه کثرت در غلبه و کثرت توجه
 منتهی کرد و طالب متوجه را برحد نسبت غیبت
 و کیفیت بخوری کشد و صورت آن جزوی

و چون خواهد که معنی مشغول شود بوضع هر چه باشد در
 حضرت جامع خود این دعا بخواند اللهم کنی و کنی فی کل شیء
 و مقصدی فی کل شیء و غایتی فی کل شیء و طمأنی و ملاذی
 فی کل شیء و مہم و دکنی فی کل شیء و تو کنی و تو کنی
 محبت و عنایت فی کل حال و بعد از ذکر حق سبحانه و تسبیح
 با تو بجز حضور با حضرت او سبحانه در آن مهم شروع
 کند و بعضی از این طایفه علیه قدست اسرار هر عبادی
 تو به بشیر و نگاه داشت صورت تو صواب بشیر و نگاه داشت
 هیئات رفتی که طایفه با اسم مبارک فرموده خواهد
 از او در محل خارج از خویش نوشته بنظر حسن اینجا
 ملاحظه فرمایند و خواه در حال استیلا تخیل
 کنند چون مقصود از توجه بعضی از امور کونیه
 رفع خطا و تنقیح است و تفرغ دل از اکثر کونیه
 تا آثار غلبه کثرت در غلبه و کثرت توجه
 منتهی کرد و طالب متوجه را برحد نسبت غیبت
 و کیفیت بخوری کشد و صورت آن جزوی

آنکه در این کتاب آمده است که
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب

از هر عملی و اعتقادی باین کل اسوی المطلوب الحق سبحانه
 و تعالی توجه بحدت حق کفی بوجه که معلوم
 حقیقت یعنی چنانکه اوست در واقع در مقتید
 بتنویس و تشبیه مکنون یا مسجوع بلکه بروحی
 بمل مطلق مینویس صفت که قابل جمیع صورت
 امور است که انحضرت حق بر وی فایض کرد و پاک
 از نقشت اعتقادات مستحسن و مستکریم
 الغریبه و الجمیع و الاخلاص التام و الموالطه
 علی هذا الحال علی الدوام و اکثر الاوقات و در وقت
 و لا تفرغ خاطر و لا تشغلت عینہ باجره یا آنکه کل احتیاج
 ذاتیت و مستوجب جمیع اوصاف خدا باشد خواه
 پنهان و باجره یا آنکه هیچ عقل و فکر و واهی بختی
 تعالی محیط نتواند شد بلکه او حیاست که از خود
 خبر را در وقت کلیوم هوفی شان که اگر خواهد در
 هر صورتی از صور علم ظاهر کرد و اگر خواهد از غیبه
 باشد و هیچ صورتی و اسعی و سعی باوی اضافت
 و انقضای خود او بر آن فراموشی

و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب

و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب

و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب
 و اما در این کتاب که در این کتاب
 است از این کتاب که در این کتاب

منه انما
الكلشغري قد ساء
وانما بعضى از بطر
بابكوفيت اشغف الكين
غزبان و نكص و فوض
بودند اكثر من ان فوضه را
تبيين فاضل شازاد و فوضه را
نور و موق را اين سال را
كله را بكمالات قدسيه شازاد

[illegible]

وَأَن اُنْفَاسَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام الله تعالى على المجلس الاسمي المتعالي لا تقوى الرضوى الكفوي
الجلالي الشرفي ورحمته وبركاته ونحميا ترفا لا اله تعالى الي
هذه تذكرة من شاء اتخذ الي غير سبيلا وقال سبحانه
ومن اراد الاخرة وسعي لها سعيها وهو مؤمن فالولاء
كان ليعهم مشكورا وقال تعالى ومن اعرض عن ذكرنا
فان له عيئة ضدنا ونحشره يوم القيامة فاعرض
عن الذكر فكيف لمن اعرض عن المذكور ياسيد
الكرام عواظا شهادت بذلك السنة الحساد
ببهاء الله تعالى بالاك ووفيك لاكتساب
يقينك ما عليك وعائلك اجتنابا وكان مولانا
المؤيد بعونه المعونة واجلب اليك محنة ولا قدر
عليك فتنة وفلك من قبله نفسك واقبل بفليح

برای

نماند و وضعیت دل خفته را بیدار کند امامزاده را سوت داد
و آن خود الحق را بترک صدیف مشهور است و اخوگ من خدا
من الذنوب مذکور است عمر و مراد باید که اول من مسلم علی ای
میشود و شب بدر خانه ندخیمه میرود که هلد زکری رسول الله
مع للنافقین و بر و نکب احبار را میگوید بفرقی بالنار یا اما
المسلمین که بر تو بیاد شام که بر د تو بداد خا اهی مانع
ترس حصار یا نیست و رجا مرکب میرد و لاخیر فیم اذ افر
لرین زجر اما وثوق غالب آمد و اعتماد راجع کما قبل
لقد صرت مقاتلینا و قلنا لمجد باید ایاها الیک تسیر
و ان الله تعالى فی الارض او فی لیست بزعب لافضه نا
هی القلوب فاحبها الی الله ما در حقها و صلب اصلاها
فی الدین و صفها فی الیقین و ارجعها علی المسلمین این عزیز
روذ کار که لوح اناعیا درست در بدایه امارت
همه عوام و دانشمندی داد و کنند و همه خواص برانند
که نه هزار را یک باز دارند و من تشعبت به المومنان
یا ان الله تعالى فی ارجع و ادهلک کجه اعتماد این همه

[illegible]

فأفزع على قلبك باب الحاحه
 ودر مرقع افق على فک
 باب الحاح جزا الی سیر
 علی رستم یی سنا زکریا
 خوانده کان را راه است
 لا بشی یوم شد لاجرم
 رانده کان زکریا

البحر د بیان د ووهم مزار
فکر نشانت فلا

مورد در دایان کاهان بود
موراید که درین دریای عشق بنود
کند اگر صبح هر روز لبش
لفظ از آن نقد باز غلبه داد

خفتن و زنده قفس
حقايق را بغير اليك
بانشاء لا قبله اليك
لوعده على الناس حكمه و جرح

لا مسلمين ولا نصارى اذ اعماه الفس واذ احول
فارغ وازم عافى خالى هو ارماتبع بزبان مسلمان و
بدل شرك و من كان فقهه اعنى فقهه فى الآخرة اعنى
واضل سبيلا فاما نداء من الملك اليوم بسماع ايشان نريد
بيدار نكده نوحى اذ خربت الديار وعطلت العشار و
الخمار بلذلة الخمر وروادى فاكهه درين خافت نشست
خاكيست موابر بر ايدست مجاج بر منبر بزرگ
ان تشكمه هدهه شمس فارون و فرعون طلعت على
قصورهم ثم طلعت على قبورهم رايت الدهر مختلفا
يدور فلاحز بن يد و ولا سرور و شيدت الماسوك
بها قصونا فافق الملوك و لا القصور الظالم و نادم المظلم
مسالم و الفانع عني و ان لم يلك حية و الحريق فاني
وان ملك الدين الجحيم عاز و اذى كويد الناس
من خوف ضيعة الدنيا و هو في ضيعة الآخرة
و صديق اكبر فاروق را ميگفت در وصيت ان المسقى
نقشيل و هو مع ثقله مرئ و ان الباطل خفيف و هو

روز عی خیر بود
ما که با بسید آمدیم و
عنه بیاید و یک گفت الله
گفت ششانی خواهی گفت
من القاص مع من خبره که
آتشک روزی بیکس خواهد
بود و الیه می رجع الا محله

عاصم

[illegible]

حاسبوا قبل ان تحاسبوا و زفوقبل ان توافوا و هزفوق
دلت خلوت نازیده و بجی صحرانا شکسته و از کل بد
نارسیده کمند طمع بر فراق طلب بستن جز خجالت باری
نیار و روغن فتن است بر و نالبرد یصل فتن و فتن انه
یصل سیدنا الیهمد فتن و طلب الهیة بلا علم از سبب من الله
و لحقیقه ترک ملاحظه العمل لاترک العمل
اما احسان راست کنی میرشو چون دیر شود دلت زناست
این قدر و روی داد و داشت من نادر نگذشت الا این هفتان

پدید آمدن ای امام علیه السلام که قلوب همه را بشنید
 لعبتی در کار از پرده بروی او برآید پس بپوشید و پدید
 آمدن او را که با کسی از ایشان نیست و روز قیامت بی کسی
 در می آید و هیچ کس راه دوری از او در دعوات ندارد و دنیا
 حساب حاصلان کنند ^{از} همه العیون غیر وجهی
 و بگویند و من بعد از آنکه نمایان ^{از} فرشته اعقاب که خبر من نامه
 است و فیها و یضع الله المضعیف ما ینبئ الحقی منه
 نوری که در ده سالگی من مؤمن بود از دنیا رفت
 و العبد و بنده ای که قلوب همه را بشنید
 او توفیق می یابد که ملاقاته
 هیچ چیز درین راه ندارد
 از آنکه درینست راه شمشیر
 بر شیر اجل و من پرده است
 و قال علیه السلام فی یوم
 کبی فی امه الزمان
 بیا

وایں خدیجه از خوف عاقبت
دو تن ساقی می خورد
دو تنی که بعد از آن در سمر
دو تنی که از او در سمر
دو تنی که از او در سمر
دو تنی که از او در سمر

ود

[illegible]

همه را چنانچه در میان خود داشتند
در آنجا جمع میسازد

بمن كود و بزرگان و در
در كود و بزرگان و در
الرياسة و زناقه في ربح الجود
و محرم في سب الارباب و في
في عين المروءة و في ربح الجود
و في عين المروءة و في ربح الجود
هو امرى است و في ربح الجود
من اتخذ المصهور و ما يتر
مخطوب است و ما يتر
ازين خيزد و ما يتر
اساء العمل و ما يتر
هدايت است و ما يتر
و لولا است و ما يتر
اذا است و ما يتر
قال الله و ان است و ما يتر
في الدين فليكن و ما يتر
نصحت بجاي و ما يتر

تافت بوز و كان عليه السلام و مع من دموع الحاضرين
تلقى غضب الخان و قال عليه السلام للجو فاني
الكلام و كلفني وجهه في الخطاب خطان اسودان من كثرة
السكرانين حديث و في سنة عسارت و طهرت
تعالمت و من قال هذا الكلام بالاقطار فاطمنا هل
المرة مقدار اكل عينيك ببول الخنزير اذ اخذك البطالو
و كن يقضان اذ انامت العيون فارق الناس طوبا
اقبلهم دنوا و سارعوا الى المغفرة قبل عدل المعذرة
و الفلوب و اعية و الاقدام جارية و الدعوة
مسوعة و التوبة مقبولة قبل يوم التغابن فان
من صنع حق الله في سفره ضيعه في كبره و من خان
ثم في السر هتك سره في العلانية لا تذرع اجل
السر و باور هناه و يعود او لا يعود و سه خصلت
است كه صلا مره اذا انت شخ مطاعا و هو متعبا
و اعجاب المرء بنفسه و شغل كويده كبحيل هو كنه
شهادته مشدود زيرا كه او يترك فان تكويد بترك جان

كلما قيلت و فعلت ككلمة
و يا ارحم الراحمين يا ارحم الراحمين
صفتك است و ما يتر
حاصلك است و ما يتر
فانك است و ما يتر
فانك است و ما يتر
فانك است و ما يتر
فانك است و ما يتر
فانك است و ما يتر

بمن كود و بزرگان و در
در كود و بزرگان و در
الرياسة و زناقه في ربح الجود
و محرم في سب الارباب و في
في عين المروءة و في ربح الجود
و في عين المروءة و في ربح الجود
هو امرى است و في ربح الجود
من اتخذ المصهور و ما يتر
مخطوب است و ما يتر
ازين خيزد و ما يتر
اساء العمل و ما يتر
هدايت است و ما يتر
و لولا است و ما يتر
اذا است و ما يتر
قال الله و ان است و ما يتر
في الدين فليكن و ما يتر
نصحت بجاي و ما يتر

او و في رضا الله عز وجل و كان يقول الله تعالى على
من يلهو و استمع من يلهو او استل من يلهو
و قولي كن تاملت بغير ايد صدق قال ابن مسعود
كان رسول الله يقول لا يلوم عظم احبنا لآخر السامة
عليه او يمين كلمات را افتتاج بغير خيرات دان و كليل
هني كبحي اشيا من اجل قلبك بغير صبر فان امرت عليك
مشتبه و من استوي يومه فهو مقبول و من كان يومه
شرا من اسمه فهو ملعون و من لو كان في الزيادة فهو النقصان
تاريخه رسته و تاريخه رسته
يا رب شب من محمد و كوي
اي بزرگ جهان اي ملاذ و مستان اندر سفر عشق بود
بايان برن كاجا برن است و در ايد يا رب كم آفتاب بغير برسيد
و عيار برن كاجا برن است و در ايد يا رب كم آفتاب بغير برسيد
شند زهب الذين يعاشون في اكثافهم و قيت في غلج كجلا
بشتر و دوستان اخوان العلانية و اعداء السرية ككشته
مخلص توين و ادران آن بود كه ان را ي مكسبة اذ احبوا
راي مكسبة و قيت اليقين لم القذ فلا اخلايا و ادران
بشتر و دوستان اخوان العلانية و اعداء السرية ككشته
مخلص توين و ادران آن بود كه ان را ي مكسبة اذ احبوا
راي مكسبة و قيت اليقين لم القذ فلا اخلايا و ادران

دو شاي حلقه مخطه فان نذرت
مرمان انما اعطاك العشر على القوي
و حصل ما في الصدور و انقوي
غفلت بيد الرحمن قبل ان تغيب
و وجهان ترمها على ابدان نفس
بركها و قدوم تاملت كبره اذ انت
خلق بركها و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت
بصدق كبره و قدوم تاملت كبره اذ انت

بمن كود و بزرگان و در
در كود و بزرگان و در
الرياسة و زناقه في ربح الجود
و محرم في سب الارباب و في
في عين المروءة و في ربح الجود
و في عين المروءة و في ربح الجود
هو امرى است و في ربح الجود
من اتخذ المصهور و ما يتر
مخطوب است و ما يتر
ازين خيزد و ما يتر
اساء العمل و ما يتر
هدايت است و ما يتر
و لولا است و ما يتر
اذا است و ما يتر
قال الله و ان است و ما يتر
في الدين فليكن و ما يتر
نصحت بجاي و ما يتر

و عوالمی که از انبیا طاعت می نمودند و باقی تو را ازین
 افعی و بالک و نام ملک المقصد کم غی و حق هم بران کفایتی نیاید باشد
 و حق متدبر و با آن ملک ایوا صفت باشد سلام اگر چه خوب
 که تار بود در خلوت معشوق که با یار بود این کلمات را می بیند
 و نشنود و بر لوح جان نویسد و مراد از آن واسطه بود و است
 عیان و متعنی صانع و آن که از ان مقام منزه است و استیلا بر حق
 هیچ سنبل بر عیال کل خود بر می نویسد باشد و کشته شود
 وی و آرد بوی در کفها و فانی باشد و در کافحه و تقابل یک
 و آید آ عالم بهر آری است عالم که بعد از آن کند و توانا می کرد حق
 مالی خود بشکر کند و در جاهلی که از غایت نداشت و در و نشتر است
 بدینا فرشت شد شب رفتند مایه یاران رسید شیر کینه
 حدیث بلور در از حق سبحانه و تعالی فوق کمال و سعادت
 مساعد و اقبال و افاق و فصاحت ایمان از اضاغت مصونی
 و طاعت از دنیا و سمع بیرون و غرض ما از تشایع سوء
 مأمون و مدد الطاف هر دو بر افروزی بمن و فضل و عیم
 طوهر و نور و با اهد من دعاء لایسم و قلب لایهت و بطن لایع

روضی که در صحن
 غیر و ها کند وین
 حال نیر و بند وین
 عبد کسند و یاب
 نگاه در تقابلان
 کو خط من بپای
 برین دعا کن

دست من بپای
 شدت بپای
 بپای خط من
 بپای خط من
 بپای خط من
 بپای خط من



کمال معرفت عالم



ازین فایده می آید که هر چه از
موجودی برای امور دیگر
بهره برداری شود و یا در
مسئله دیگری مصرف گردد
و اگر کسی بخواهد این را
در عمل اجرا کند باید
این را در نظر بگیرد که
هر چه از موجودی برای
امور دیگر مصرف گردد
و اگر کسی بخواهد این را
در عمل اجرا کند باید

ده الحمد علی الخلة الوافرة ولسکة الباهرة وعلی رسوله
 الصلوات الزکیة والقیات الناهرة وعلی الالطیبة
 واصحابه الطاهرین اما بعد برای عالم آرای ارباب
 فضل وکیامت وضمیمه نیراحباب عقل و فطانت
 پوشیده و مخفی نیت که مقصود اصلی از خلعت
 افلاک شمع و ثوابت و سیار است صبعه و
 ارکان اربعه و مرکبات و مولد ثلاثه یعنی نباتا
 و معادن و حیوانات و وجود شریف و عنصر لطیف
 انسانیت از برای آنکه از عرش نافرین جبریمی
 که مظهر صفات لازمی تواند بود جزا و نقض نه
 بسته و از عدم بوجود نیامده و علو آدم الاله اکلاها
 و در ترکیب یک
 بدن از یک بدن و باقی مثلا
 نه از آن که در حقان دانسته
 بعد از آن که در حقان دانسته
 و در ترکیب یک بدن از یک بدن و باقی مثلا
 نه از آن که در حقان دانسته
 بعد از آن که در حقان دانسته

کتابت

کند و مرتب و مرتب و مرتب و مرتب
 تا با این اسناد و اسناد و اسناد
 اربعه که از این اسناد و اسناد
 از این اسناد و اسناد و اسناد
 قدرت از این اسناد و اسناد
 معلوم است که هر یک از این اسناد
 می تواند از این اسناد و اسناد
 طبیعت و اسناد و اسناد و اسناد
 است و هیچ یک از این اسناد و اسناد
 و هیچ یک از این اسناد و اسناد
 و هیچ یک از این اسناد و اسناد
 و هیچ یک از این اسناد و اسناد

[illegible]

و بهر شکست و باریج باریج
کردن و در یک جوشانیدن
درین و درین کردن و غارین
طبع کردن و این همه و غارین
پیش جوشانیدن و سرکه است
خون زرد و این جوشانیدن
و آه

[illegible]

47

مشاهده و درین مشاهده الهی برسد
و فانی گردد بکلی از صفات

که مقتضای عیال و معاش است
است فحاکم کرد و این مدتی
اوستا مدتی که در کربلا و وفات
مقتضای عیال و معاش است
موتل است از عیال و معاش
بدون کربلا و معاش است
بیت ملازمت و معاش است
بیت ملازمت و معاش است
تمام شده و معاش است
فقط با عیال و معاش
فقط با عیال و معاش

برقیہ

تقویر قدرت در انوار اسفل سافاین و مقصود از انسان
درین آیت و اده اعلم نفس ناطقه است که روح انسا
عبارت از اوست و حقیقت انسان اوست
و در عالم امر هیچ چیزی سبب امتداد اقربا و
نبیست و اول ما خلق الله تعالی نوری اشادت بتا
از اسفل سافاین قالب انسانیت که نهایت مرتبه
سید عناصر است و فراتر از وی در عالم اجسام
چیزی نیست و حق جل و علا کمال قدرت و ارادت
قدیر خود این روح انسا را که اقرب موجود است
بقالب وی که درترین مخلوقات است تعلق دارد
و تا دور وجود انسان همچنانک نقطه آخر دایره
پایوسته بتقطه اولی می شود و دایره تمام می شود
بس انسان از نبیست اول موجود است و از جمعی آخر
موجودات و درین اشارتست بآنکه در انسان
روح است هر چه در عالم ملک و ملکوت است و شرف
وی در جمیع باقی کاینات با اعتبار این جامعیت

[illegible]

وہاں پہنچ کر
میں نے دیکھا کہ وہاں ایک
عورت بیٹھ کر ہے
اور اس کے پاس ایک بچہ
بٹیا ہے جس کا نام
ابراہیم ہے۔

انسانی کائنات نامعقبات
و دیو میوانی تعقیبت
چون قتل عاشق به مشرق
و بارش باران به مشرق
بر اعتدال و فارغ جویا
نسبت باقی است آن
زندگی باقی است و جویا
و جویا

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

ای دو قوت است قوت شهوی طلب سلسله جسمی
 میکند مثلاً غفیه لذیذ و مشروبات لطیفه
 منکوحات جمیله عیسیه و اسوات و اخات طیبه و یو یاری
 خوش آیند و ملازمان خوش طبع صاحب حسن و
 مکه های خوش مکمل و تیز رو و امثال این قوت عصبی
 تقاضای استیلا و دفع مضرت می کند و امتداد
 خلق مثل زدن و کشتن و دشنام دادن و عین
 مردمان ریختن آنها همه مقضاء قوت عصبی است
 و درونخ نهایت ولای طبیعت است و روح انسانی
 را که نفس ناطقه است هر مشتملیات است
 چون عمل و طاعت و مشاهده معصولات و اخلاق
 پسندیده و چیزهای که ابدیت و نهایت ای
 وادی بهشت است پس مرکب از دو جز است یکی از
 عالم ملکوت و آن روح است و دیگری از عالم ملک
 و آن قالب است و این جزو ملک که قابلیت او را بسبب
 مشتملیات جسمی بد و درونخ قهر خدا می کشد و جزو ملکوت

که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

روحانی با اوست و دنیا
 از عین عی و معنی که او را تعلق
 کند مراد از روح و علا تا او
 بسبب تعلیق و تعلق به
 آن از روی فکر و فطن و تعلق
 را از مشتملیات جسمی که از او
 بهنج و تعلق مراد از روح و علا
 با اوست و دنیا و از این جهت
 پس به عین عی و معنی که او را تعلق
 کند مراد از روح و علا تا او
 بسبب تعلیق و تعلق به

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

مسلوب کند بجز قوت ما و حصول یابد چون هر کس را کسب
 قابلیت که خاصه ما و مستطیع خاص بود بجز قوت حق که
 الطرف الی الله بعد انقاس الخلائق لا جبر و سبیل
 جمع کرده و رایت کرده و عن النبی صلی الله علیه وسلم
 حقت الجنة بالکفر والذناب الذهوات یعنی در پیچیده
 شد ما مست بهشت بل و هات و مجاهدات و کارهای
 که برین لاف طبع است و اینجهت است که اهل بهشت
 از روی عده کنند از اهل دوزخ و پیچیده شد است
 دوزخ و مجاهدات نفس اما را با سوء و کارهای که طبع
 دشواری است و اینجهت است که اهل دوزخ بیشتر اند
 از روی عده از اهل بهشت پس انسان بواسطه
 این دو جزو مخالف در کشاکش است اگر روح او را
 بجانب روحانیات کشید از همه روحانیات در
 گذشت چنانکه در کتب عقاید نوشته که جوهر انفس
 اند از خواص ملک و اگر قالب او را بجانب شهوات
 میکشید از مقبیه علیه السلام و لقد کرمنا

که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است
 کمال از آن که در این عالم است
 لطف خداوند که در این عالم است

و اما در حق فایض شدن مال که در دنیا باشد
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا مال داشته باشد
 و در دنیا بماند و در آخرت نماند
 و اگر کسی بخواهد که در آخرت بماند
 و در دنیا نماند و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند

حق سبحانه تعالی امثال او را در هر طاعت مقصوده حاصل
 آن سزاوارست و از بخت است که هر چند نعمت الهی
 بر بنده بیشتر فایض شود و تکلیفات الهی بیشتر شود
 می شود مثلاً با فقری که عقل سلیم است و بی وی
 مکلف بایمان پیش نیست و اگر با سلامت عقل سلامت
 اعضا جمع شد مکلف بصلوة و شرایط آن نیز شد و اگر
 با سلامت اعضا و فتنی مال مقدار مضایب بر وی
 فایض شده مکلف بزرگوار شد و اگر با مقدار مضایب
 عقار منضم شد بخریدار مکلف شد و اگر مال
 بیشتر از مقدار مضایب شد و نعمتی امن و امان
 ملک و طریق قبله محترمه حاصل شد مکلف بجمع شدن
 و اگر با این همه نعمت اولاد و عسید و مال جمع
 شد صدقه فطر و ضبط و سیاحت اهل و بقعه ای
 نه بروی فرض شد و اگر قبله بیه بالبدی در فرمان
 و عی در آمد ضبط آن قریه و منضم ساختن اهل آن
 از صلاح و فساد ایشان با خبر بودن و امداد معروف

و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند

و اما در حق فایض شدن مال که در دنیا باشد
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا مال داشته باشد
 و در دنیا بماند و در آخرت نماند
 و اگر کسی بخواهد که در آخرت بماند
 و در دنیا نماند و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند

تو می شود و قیبه او بودی طبیعت پیش تو می شود و
 بر اوقات روحی که ترا لاجرم حق سبحانه و تعالی در هر
 یکا و منبذ کن در هر صورت تکلیف کرد تا فاضل اماره بالسور
 مقهور بر سازند و قوت شهوی و غضوی را در تصرف
 خود درآورند و از این جهت گفته اند موصوف از طاعت
 مقصودی نیست و از اقسام صبر است و حاصل آن
 اجتناب از منتهی است که آن اکل و شرب و جماع است
 در روز و همچنین هر چه منتهی است مقتضی طبع است
 و اجتناب بجهت قهر نفس است و همه طاعات مقصود
 که عبارت از شکر است بی اجتناب از منتهیات بی
 جان و بی فایده است که تا در از واری
 طبیعت بکلی اعراض نمیکند و بوجه اکتفا بر ادا
 توجه نمی تواند کرد و هر طاعتی که در روی دل است
 حق نیست قابلیت بی جان و نقیصیت بر دیوار
 و آنکه منقول است که هر که گوید الله و بی خلاصه
 از توجه معنی آن انجم وی در دنیا و آخرت حق سبحانه

و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند

نیست که بی سبب و عذر باشد
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند
 و اگر کسی بخواهد که در دنیا و آخرت بماند

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است



از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

رساله معراج نبوی صلی الله علیه و آله الطین النجی

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

از این کتاب که در این کتاب است

[illegible]

سچ نہ

[illegible]

و در این وقت او گفت که من
میراثی ندارم و از آنکه مرا
ببخشید و بفرمایند که
را بهر کسی که خواهد
بخشد

فعلت زای و اشعار حقیقت
قدیمی و نو سازد که از این بی شک
کینای و حجب و سرافرازیست
بسیار آن نواز از این بی شک
فخفی حاصل کرد و با سبک قطع
راه مشکل شود از یک
حدی که کتابت از آله مشایخ
از این راه پدید می آید
از این راه پدید می آید

سازبان شفیق وای مرشد طریق اکنون که خوش
فرزیده سالکان بانک کوس رحیل بگویش جان پیران
این ریاضی مناظر را جای اقامت ساز و درین منزلها
با اقامت مینداز با هنک ویلار غریزه کرد و فو فیض شوق
را بهر دور او در بندش زانو نیکشاد هر مدتی بر کنوا
ساز از نوای جان قلاب روی سبک بار گران طبع آدمی را
در بدایت فطرت باب محبت مشتاق اندوز زمین استعداده

که در این دنیا و آن دنیا
یکی است و آنرا
برین عالم و آنجا
ازین معنی حاصل میشود
خفتن از این شاه شاهد است
و تعبیر از این آیه است
از زبان خداوند عزوجل
هر یک که بخواهد

و کمالیت هم عشق و مودت کشته هر کارا بلان
عبارت یا زبان اشارت سری از اسرار محبت
یا رمزی از رموزی عشق و مودت بشنود هر آینه
بآن اسرار صل و معنی جلی مثل اگر شود آکینه
عمرها بواسطه تعلقات دینی و دنیوی از ان سر
غافل بود و مبرومی شاید مراد از نوای حدی
جیزی باشد که مستحذوق یا هر چه شوق
کرده از آفاش نهاده اما بجا کمال و آیات
بینات قرآنی و احادیث حضرت رسالت مکانی و احوال

است و مسافت حدود دوازده
 روز و از جنوب و شمال در کشتی
 قطار نشسته اگر چه هوای دردم
 چشم من بجلالت سیه بچند
 نشو و نما و انظار متعده و
 و از آنجا که در آنجا
 و از آنجا که در آنجا
 و از آنجا که در آنجا

زمانه انشایی قدومه که دیدم
 باید به یافتم قسبه ای از قباایل
 عرب رسیدند عربیان آمدوا
 خفته دروغی بر رخ خفا
 چون خواستند و بنده یاری
 از انظار و سپید و کشت
 طالع غوغه را از راه
 نشو گفت از راه و راه
 من جلات سیکه و قدمه
 به یاری

اول متاع حیات و
 از قبیل تمثیل است
 و الا اکو محیط این ایلیا
 در دایره مقید یک شمس
 حاشیة آن باز نخواهد
 رسید و فسر این را
 باید بگویم و خواهد بود
 آن علم که بریت برسد
 این عجب درون صفت
 الهی بر این اویخت
 افتاد و بنی ماهی طایان
 تهمی غایت بر خط خالی زمره

مقبلی از کتاب سلوک ابرار در راه حق
 من از ایشان استیلا نمودم
 اهل این بیت استیلا نمودم
 استیلا نمودم استیلا نمودم
 عباد امرکم بمقتضای اسرار
 مقصود

این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است

بی معارضه و از حضرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه
 علیه معجزات بسیار صادر شده و از آن جمله
 حضرت ناظم بیست یک معجزه مشهوره درین
 قصیده مذکور ساخته و اختیار عده بیست یک
 ثابرات که هفت که مرکب از عدد عناصر و عواید
 عدولت که بسیاری از مخلوقات چون آسمانها
 و زمینها و کواکب سیاره و ایام هفته و غیر آن
 بران عدد واقع شده بحجت سعاد که بر وفق ان
 عدد مخفی نیست وادی مرتبه جمع وی که صفات
 کالی است بیکت و آنچه حضرت ناظم
 قدس سره در شرح باغیان از حضرت خواجه
 کلان قدس سره روحه نقل کرده اند
 که نهایت تعجب عدد دزد که قلبی از برای جمع خوا
 متفرقه است و چون عدد از بیست یک درگذرد
 و اثری ظاهر نشود دلیل بی حاصل عمل
 است و میدان معنی است چو هرگاه که بایستد

این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است

این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است

آن جناب اجماع است بمعیاریات که در هر چند از اصول
 ماضیه و مستقبیه که در هر کجای وقوعه بران تافه
 یا خواهد یافت بلکه در هر کجای از سرای اسرار ارباب صفی
 و در هر جایی از برای از برای این اندک شرح است
 حرف از این سخن نهمه شدت بقیه این همه سزاوارتر از این
 یعنی هر چه چینی از احیان بعد از ظهور برآمده یا برآید
 و آنچه در موعود شعور بشری از مشایخ ائمه
 سروری نموده یا باقی مجموع با جمیع احوال و هر یک کام
 کلی و جزوی از این جواهر قدیه که هفت اسمی لا اله
 الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 من بزیدد و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 استحقاق میتوان نمود و چنانچه بعضی
 لا طلب و لا یاب الا فی کتاب میان و منطق
 و لکن تصدیق الذی بین دیدیه تفصیل کل
 فی مفسر است بدان و آنچه از حضرت رقی
 در این باب نقلی از آن که در این کتابخانه است

این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است
 از آن جهت که این کتاب را در میان کتابهای دیگر که در این کتابخانه است



مخضت رسالت علی الله
علیه و سلم و داشت و در
کافی و این مستطک
فی حال این مستطک
و مستطک علی و علی
مستطک علی و علی
این و در کتب و علی
مستطک علی و علی
الشیان مستطک علی و علی
و مستطک علی و علی
و مستطک علی و علی

در حدیثی

زود تاز در وصف شمس
تقای او نظر در نقد دارد
صلح اخبار بر سبیل
نقد و تکرار ایراد فرمودند
که در بعضی مواضع که از تکرار
طاعتی که تقاضای طاعت است
فرضی و بناهی بخیر است
یکی از اوصاف
که بر او

که برود درختان که در سلطان
 مخرج است یکی که در سلطان
 خای شاه سلطانید چون
 علی از آن در سلطان
 بدان درختان که در سلطان
 و اما درختان که در سلطان
 چنانست که در سلطان
 معین و در سلطان
 تا درختان که در سلطان

[illegible]

مشتی

و قبح جزیری نغوا هندی
را که کمر که راه کاران است
از کمر درون شکله است
را در خواست کرده
و غیب را در غفیه بود
و بجای از آن داشته اند
زلف طی که زاهدان فخره
نظف طاعت در میان
پیای علی شافعیان
پیای علی و صول و فخره
و صول و طاعت شافعیان
و در میان و طاعت
نیاید دفع و طاعت
و سلسله شافعیان
توانند از سلسله شافعیان
که شافعیان و طاعت
نغوش و طاعت شافعیان
توانند از سلسله شافعیان
که شافعیان و طاعت
نغوش و طاعت شافعیان

بوجوب حدیث از او است یعنی
عنه اگر ارض بود القیمه
او را که هر یک که سید صدف
خال بر دارم و زی خا هدیه
صلی الله علیه وسلم هر وقت
عامت کالایا برفتق قاردر
ظاهر کنند از اجاد از غیر
او بدانند که چون خیر حق
سجاده نفعی یکن کار کلان
نویز قلم کامله

و احیائی موقی و امانته احیا و غیر ذلک و بشواهد
 اصول و فروع این مجموع از تنه معجزات آن ذات متعالی
 صفات است صلوات الله و سلامه علیه و برین مدقت
 از صحابه ابرو ثابین و مشایخ نه بخندان کرامات و خوارق
 عادت بنظر و رسید که در حایز تقریر کجند پس برین تقدیر
 او را غایتی و کمالات و اثرات هایتی نباشد اوصاف او
 او پیش از بیرون بود از حد ^{بمشاهد} حاشا که در عیال آخرت و این
 آری کمالات آنحضرت را بمشاهد است که عقول و اوها
 اصحاب کمال و احصای آن عاجزند و مع هذا علو مرتبت
 تقاضای آن میکنند که هر کس بقدر طاقت درین مطلوب کس
 اشرف مطالب است سعی نماید چنانکه میفرماید بنود
 درین در کتب خود نوشته اند ^{درین کتب جای این سخن را}
 تاب داری توان لغتی زبانی و فطنی جان و او بدین
 هفت اوصاف از آنکه ی باش از و طب اللسان از برای
 آنکه هر طالبی که رشته از سر لال عینی الحیوة نعت و کمال
 آنحضرت صلوات الله علیه و الا دست و هر حیوة ابدی یافتن زند
 بیاوید و خواهی کردید و انچه او را و انرا



۳۳۴
 ۳۳۳
 ۳۳۲

رساله محمد بن عبد الله
 خطاب به شیخ محمد بن عبد الله
 و الله اعلم

(Faint handwritten text in the right margin of page 452, likely bleed-through from the reverse side.)

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

این چهل کلام است از آن کلمات که سهولت فهم و حفظ را بنظم فارسی
 ترجمه کرده می آید امید واری که از آن کلام متوجه ما و در در شرف ط
 من حفظ علی امتی از جان حدیث یافتن به داخل شود و شرف را
 بسعادت خیر بعثه الله تعالی يوم القيامة و قیامه عالمات
 و اصل و من الله مکنون الیوم العقیمة و العونی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یؤمن من ادعی الاسلام الا ان یتقوا الله
 هر کسی را که ادعا کند تعلق با حق است
 تا نخواهد بر دل خود را
 انچه از بهر خویشین خواهد

احمدی و طلال اول
 آدمی را زبیری از سید
 هر زمان در این مجلس
 یک در این مجلس شد و حق
 حدیث بی بی بی بی بی
 قال من لم یحکم الناس
 لم یحکم الله
 بگویند که هر که مردم را
 حکم نکند خداوند
 حکم نکند

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

این چهل کلام است از آن کلمات که سهولت فهم و حفظ را بنظم فارسی
 ترجمه کرده می آید امید واری که از آن کلام متوجه ما و در در شرف ط
 من حفظ علی امتی از جان حدیث یافتن به داخل شود و شرف را
 بسعادت خیر بعثه الله تعالی يوم القيامة و قیامه عالمات
 و اصل و من الله مکنون الیوم العقیمة و العونی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یؤمن من ادعی الاسلام الا ان یتقوا الله
 هر کسی را که ادعا کند تعلق با حق است
 تا نخواهد بر دل خود را
 انچه از بهر خویشین خواهد

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

قال من لا یحرم الناس لایرجه الله
 هر که کسی را که مردم را
 در رحمت جزا نرساند
 ارسم الراحمین بنشیند
 قال الدنیا ملعونه و ملعون فیها الا الذکر که هه
 هدف است ندای
 دینی هر چه است در دنیا
 غیور کند که صاحب ذکر
 در دوا به رحمت اولی

قال من عبد الله دینا و لعن عبد الله
 کچه هست آفتاب
 شامل زده در عالم
 بار از آن دور بندگان
 بار از آن دور بندگان

قال من علی الطهارت و یومع علیک الزنی
 ای که از لودی تو شب روز
 فافه فقر تو زیاده شود
 بی طهارت و میانش را بر تو
 روزی تنگ تو کشاده

قال کل یوم المؤمن من حجه واحد مرتین
 هر که از یوم
 هر که شهادت بخاکست
 زانکه هر که زده و بار حق
 نکند به از کی سوراخ
 قال العبد دین

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یؤمن من ادعی الاسلام الا ان یتقوا الله
 هر کسی را که ادعا کند تعلق با حق است
 تا نخواهد بر دل خود را
 انچه از بهر خویشین خواهد

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

قال من لا یحرم الناس لایرجه الله
 هر که کسی را که مردم را
 در رحمت جزا نرساند
 ارسم الراحمین بنشیند
 قال الدنیا ملعونه و ملعون فیها الا الذکر که هه
 هدف است ندای
 دینی هر چه است در دنیا
 غیور کند که صاحب ذکر
 در دوا به رحمت اولی

قال من عبد الله دینا و لعن عبد الله
 کچه هست آفتاب
 شامل زده در عالم
 بار از آن دور بندگان
 بار از آن دور بندگان

قال من علی الطهارت و یومع علیک الزنی
 ای که از لودی تو شب روز
 فافه فقر تو زیاده شود
 بی طهارت و میانش را بر تو
 روزی تنگ تو کشاده

قال کل یوم المؤمن من حجه واحد مرتین
 هر که از یوم
 هر که شهادت بخاکست
 زانکه هر که زده و بار حق
 نکند به از کی سوراخ
 قال العبد دین

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبتوفيق نعمته يا كريم
 صحيح ترین حدیثی که در این مجلس دین و دنیا معارفین املا کنند
 حدیثی است که در کتابخانه جامعہ بر زبان مجربان حدیث و کذب را می آید
 و او را تا کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل تفاوت و
 ثقیله بعد ثقیله بگویند و همان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
 عمل یان و یول و یوجیه علم از ظلمات ضلالت شان رها کند صلی الله
 و علی آله و اصحابه ثقیله علویه و حنظله آدابیه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یؤمن من ادعی الاسلام الا ان یتقوا الله
 هر کسی را که ادعا کند تعلق با حق است
 تا نخواهد بر دل خود را
 انچه از بهر خویشین خواهد

ازین مضمون که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
 مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
 مذکور است که در این کتاب مذکور است

خداوند مقصود من توبه و رضای تو مرعی میدارم
 و این مشغولی ما در جمیع احوال در رفعت و افتاد و در
 طعم خودیدن و در وضو ساختن نگاه میدارند
 و امری نیست که در دست که بعضی بفرمانت میکنند
 و آن است که یک سال از سال از سال اعتقاد میکنند
 و گویی که از این سبب آن نیست واقع شده است
 و الا الله محمد رسول الله که مثل قلب اعتقاد میکنند
 این شکل را با این کیفیت نگاه میدارند و بدین شکل
 بدان طریق که مذکور شد می باشد طریقه که
 ایشان این اعتقاد است اعلم و طریقه بوجه ایشان
 آنست که در دل خود مرا به بدان جناب تعالی و قد
 حاضر می دارند و بحرف از لسان حرف و صورت
 عرب و فارسی و محسوس را به جمیع جهات و در
 خود را از محسوس او که قلب صنوبر است و در
 که دارند چه که مقصود عبود از جمیع جهات
 اما جناس است و تقدس در کلام مجید و بوده

بسم الله الرحمن الرحیم
 و الله اعلم بالصواب

ازین مضمون که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
 مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
 مذکور است که در این کتاب مذکور است

که بر زبان دل بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
 در عین حال که طریقه به همان زبان دل گوید
 که خداوند مقصود من رضای تو زیرا که این کلمه
 با آنکه نفع کننده است منطوق که نباید از نیک و بد آن
 خالص و سر او از اسوی حق فارغ گردد و طریقی تسلیم
 ذکر آنست که شیخ بدل گوید لا اله الا الله محمد رسول الله مرید
 خود حاضر کند و در مقابل شیخ وارد و چشمه و از آن کند
 و همانرا استوار دارد و زبان بر کام چسباند و قد
 بر همه خصل و نفس را بکیر و با تقطیم و قوت عام
 بدین شرح کند بر موافقت شیخ بدل گوید در زبان
 در سه فقره یک چند چنانکه از سه لایه ذکر
 بر دل رسد و باید که در ایام آنکه گوید خدای تعالی
 یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکر کثیرا ذکر کثیرا
 که بدل گوید زیرا که بدین کلمات که شیخ دیگر است
 و از دل ذکر کلمات دیگر اما در ابتدا که بتلفظ شیخ مرید

بسم الله الرحمن الرحیم
 و الله اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

واما من اوليت ذلك في كبريتي
 فالحق اني لم اجد في كبريتي
 واما من اوليت ذلك في كبريتي
 فالحق اني لم اجد في كبريتي
 واما من اوليت ذلك في كبريتي
 فالحق اني لم اجد في كبريتي

است که ایشان بواسطه
عادت سنت و ملی است علیه
بسیار ظاهر و اینها تمام است
لانی بقی سجا ملک سید
سب از اگر زوایا ۱۰ شیخ بهین
مدد می کنند و دیگر
طایفه به ولایت غلامه
حقیقت محمدی و فوایدی
صورت حضرت واحدی احد
است و صبر و عبادت
مختص است

عالم و علامان

واما قوله المصداق الحقیقی
 كما بان في كلامه المصداق الحقیقی
 والوجه الثاني من كل شيء
 محققا وانما هو في الحقيقة
 جميعا وليس كما قيل في حقيقته
 ولا عن المصداق الحقیقی
 والشبوت اذا اراد به
 المصداق لان كل واحد
 منها غير واحد والوجه
 ليس هو وان كان
 حسب حقيقة انبثاقه
 معلوما بحسب انبثاقه
 ومحققه غير معلوم
 سواء كان ساجدا او
 عبيدا او ابني من عبد
 ما شاء وانما المصداق

واما ان قالوا مقامات عرفان لعبادته اواره فلما
 برز ذلك قلنا هذه سبيلي اذ عوا الى الله على بصيرة
 انا ومن اتبعني لانه هدف تير عجبوني فاجبت
 اعرف وقلية تقر بعجوبي مطلوبى خلقت
 الاسطق لاعرف واما مدعى عليه وسلم
 وحقيقة الحقائق هي الذات الاحدية
 الجامع لجميع الحقائق وتسمى حضرة الجمع
 وحضرة الوجود الجامع المحملة هي الذات مع اليقين
 على الحديث وقال رسول الله
 ان انا في الناس مني قولوا
 لا اله الا الله ان محمد رسول الله

رواه ابو هريره رضي الله عنه
احضرت الجارية ومسلم
رحمها الله قال في حديث
حتى تشهد وان لا اله الا
الله ويؤمنون ويعلمون
له الحديث وقال الزهري
على اسم عليه وسلم يقولوا
ان انا لله ان محمد رسول
الله

والجانب من ارض
وسبب كما قال
فاحببت ان اعرض
الحق ليعرف
صلوات الله
على نبيه
الاسلام في اقطار

این بانق و غیره می خواند
را بی حکمتی و مصلحتی که در
رئیس طریقت و حسی اند
واقعیت دارد و چون واقع
و صاف است و صاف واقع
در عبادت مکان نیست
این نظر انشائی و غیره
و غیره را بار طریقت می خواند
از حضرت مستوفی
قابل و مولی
میل

كلها وان هو سبحانه من حيث كل مقتضى يشهد له
ومن حيث جلالة عن حصر كل مقاي لا يشهد
ولكانه سبحانه في وحدة ذاته عجل ان يشهد
فكذلك عجل ان يعجزوا وانفسا اتم من
خلق السموات ليقول انه فطر الله التي
فطر الناس عليها والحبسة الذاتية ايضا فطر
الناس عليها وحيد الله سبحانه ان يكون محبوبا
في قلب عبده محبة يشهده متى من خلقه فانه دائما

بالصبر والبالا الملقون بها عيان بالصبر كلها في الكون
كاس من شمول الحبش فاذا شامد شيشا اشد التفت
من عرف نفسه فقد عرف ربه کسی که افتاب او که در خانه او
نافه است بنیست افتاب او که در خانه دیگران نافه است
چون بیند و فی انفس کوالات بر و بیس هر عشقی
سالت که نایافت شود این نظر بود و ی در
عشق و سلوک راه معشوق هستی کی بنیست
و آن محقیقت مر معشوق راست و اضافت هستی

وچونکه در حققت این امر بی شک
آن را در عقل و کلام از
صفت و ثبوت او جدا کرده اند
پس باید که

يقولنا العظمى والمجلا
نيل اليه الشان حقيقه
الوصول هو هذا الصواب
تاين الحكم شيدى نفس
المشرف او بوسالك
غالب على آيد اين وجود
مضاد در باره حقيقه
غير وجود يكاد غفلت
سكانه صغر غفلت
وان شانه غفلت
ان شانه غفلت

[illegible]

وَأَنَّ ذَٰلِكَ التَّحَلُّلُ ثَوْتٌ
مُطَوَّلٌ عَنْ كُلِّ وَصْفٍ إِلَهِيٍّ
يُؤْتِي دَقِيقَةً لِنُظْمٍ عَلَيْهِ
وَيَكُونُ النَّفْسُ لَا احْكَامَ التَّحَلُّلِ
وَسَالِكٌ رَأَى أَنْ يَكُونُ تَقْلِيدًا عَلَى
وَحْدَتٍ وَحْدَاتٍ وَأَمَّا شَيْءٌ
مِنْهُ أَنْوَاعٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ
وَسَالِكٌ حَقِيقَتِي وَتَدِينُ مَعْلُومَاتِي
مِنْهُ نَدْبَاتٍ تَدِينُ لِحَالِ احْكَامِ
سَدِّ امْرُؤٍ مِنْ قِبَالِ احْكَامِ
مَارَ امْرُؤٌ فِيهِ فَلَا يَكُونُ
نَفْسُ الشَّيْءِ النَّفْسُ عَيْنِي
مِثْلِي الشَّيْءُ مُعَالِي
وَيُوجِدُ نَفْسِي مُعَالِي قَلْبِي
وَيُوجِدُ نَفْسِي مُعَالِي قَلْبِي
الْبُودُ إِلَى خَارِجَةِ إِلَى ذَٰلِكَ
الْإِنْشَاءِ إِلَى خَارِجَةِ قَوْلِي
أَوْ شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ
وَأَمَّا شَيْءٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ
عَلَى كَيْفَانِ اللَّهِ لَا يَدِينُ
لِحَالِ احْكَامِ التَّحَلُّلِ
السَّامِعَةُ سَوِيٍّ مِنْ خَيْرِ
أَنْ يَطْلُعَ إِلَى الْخَيْرِ وَفِي ذَٰلِكَ
ذَٰلِكَ الظَّلَامُ الَّتِي يَنْقَطِعُ
تَقْلِيدُ الْإِسْلَامِ وَنُظْمُ
وَصَلَهُ وَزَيْدٌ فَانْوَغِزْ
أَنْ ذَاكَ مِنْ مَلَأَنِ الْهَاهُنَ
وَهَالِكٌ رَجَعَ مِنْ مَلَأَنِ الْهَاهُنَ
إِلَى الْهَيْدِ الْأَعْرَاضِ
وَالْأَمْرُ الْكَلْبَةُ عَلَى الْغَدَاةِ
وَالْمُصْغَرُ وَالْمُصْغَرُ
فَتَأْتِي الْفَتْحُ وَالْمُصْغَرُ
فَتَأْتِي الْفَتْحُ وَالْمُصْغَرُ

وینما از این مذهب است که از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی

اورا محقق که اندک تا از حق خلیق آید بجهت دروغی
 خلق بحق و این سفر سیم است که آنرا اسفار من الله
 الی الخلق گویند و درین سفر در مرتبه از مراتب که
 وجودی که خودی آید در وجودی و نیست می آید
 نسبت حقان و نسبت خلقان و هو مع که اینها کلام حق
 آن دان که خلقت بر نسبت محقق قایم است و
 چون این سفر تمام شد قدم در سفر چهارم که اسفار
 فی الخلق بالحق است و این مقام قطبیت و غوثیت و
 خلافت حضرت حق است و چون بنده فانی از خود
 و باقی بحق و موجود بوجود با و موصوف بصفات
 سبحانی گشت در همه مراتب وجودی از موصوف
 و سبحانی متصرف که در ایاما بتجلیات عالی و جلا
 ذاتا و صفة و فعلا محلی شود و حق در خلق
 و خلق در حق مشاهده کند بی آنکه حجابی دیگر
 شود و از حجب بنده کی حق تعالی هیچ بنده از
 وی بنده نباشد و از حجب تحقق صفات حقانی

و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست

وینما از این مذهب است که از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی
 و چون از حق خلیق آید بجهت دروغی

کامل و دیگر صدای لیس جیتی سوی الله برآمد و این
 مؤخذت نشاید و ایشان افتد نباید و بعد ندی هم
 و لا قیت ندی بهر آن سخن از غلبه یقینی احسن
 گفته می شود و آن گوینده خود نمیکوید زبان و صورت
 او مانند شجره و صورت نارسیه است که از آغا
 حق تعالی بوسیله خطاط ابی انا الله فرمود
 بر زبان شجره خمره و گوشت و پوست موسی هوشمند
 پس عجب نباشد از شجره بدین مثل این آواز شنوند
 و گویند در این حالت مسلوب القلب و مغلوب بالذکر
 محذوب و با محال مانده بود و در ظاهر عجب این قاطع
 از وی مرتفع شده و هر چند که سالک سوار بر توحید
 عارف گردد و در مقام شهود ثابت نرشد و حق
 مقارن خلقت را بیشتر او میکند بر کمال که از وی
 بظاهر و میرسد اسناد آن حق سبحانه میکند و خود
 تا با نیت ظهور نکند و در مطر و گذشته با وجود زنی
 آواز نماید که من و هر نقصانی که از وی ظاهر میشود

و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست
 و اینست که در حقیقت تملای نیست

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

۴۹۵
در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

از وفود احسان
در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

فردای رخسار
فردای رخسار
فردای رخسار
فردای رخسار
فردای رخسار

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است



۴۹۶
در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است



در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

رساله عروای
الاسرار
مکتوبات

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

مقدار است که به مقدار و قوت
 و قوت در پیمای نمودن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت



بسم الله الرحمن الرحيم

خراب اسرار عالم آمار و المانی و عذاب الطوار خط اقبال و کمال
 شمار از کار قدرت آفرین کار است که بر طبق ملامت و معجز نظام
 طلسم ذات هوش از اجناس کاینات را بشمارد
 خلقی اختصاص داده از صغای عدم بقضای وجود در نشا
 وقامت قابلیت هوش را از انواع مخلوقات را بنام خلقی اجتناب
 بخشیده در کارخانه ایجاد مظاهر و احوال و صور ظاهر کرد ایند **نظم**
 او قدرت تو بود انا غریب موجود زکات تو طوار غریب
 از صنع تو هر چه هست مستحق در چشم خرد منظر اسرار غریب
 و انصاف تو چمن بلاغت و فضیلت افزا را انسانی و تراوت کاشن
 بلاغت ناظران مناظر مستحق را ان اثر خدای تعالی عاقل و رفیع

در عاقل عالم آمار و المانی و عذاب الطوار خط اقبال و کمال
 شمار از کار قدرت آفرین کار است که بر طبق ملامت و معجز نظام
 طلسم ذات هوش از اجناس کاینات را بشمارد
 خلقی اختصاص داده از صغای عدم بقضای وجود در نشا
 وقامت قابلیت هوش را از انواع مخلوقات را بنام خلقی اجتناب
 بخشیده در کارخانه ایجاد مظاهر و احوال و صور ظاهر کرد ایند **نظم**
 او قدرت تو بود انا غریب موجود زکات تو طوار غریب
 از صنع تو هر چه هست مستحق در چشم خرد منظر اسرار غریب
 و انصاف تو چمن بلاغت و فضیلت افزا را انسانی و تراوت کاشن
 بلاغت ناظران مناظر مستحق را ان اثر خدای تعالی عاقل و رفیع

مقدار است که به مقدار و قوت
 و قوت در پیمای نمودن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت

مقدار است که به مقدار و قوت
 و قوت در پیمای نمودن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت

مقدار است که به مقدار و قوت
 و قوت در پیمای نمودن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت
 اوست و انچه در پیمای نمودن قوت و قوت
 بپایان رسیدن قوت و قوت

[illegible]

که انرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استواست و خط
 استوا غایت که حکما در سطح معتدل النهار عاذی و دایره زمین از مشرق
 تا منتهی الخیا کرده اند و هر شهر و قریه که برین خط بود شب و روز قضا
 پوسه مساوی بود و در سال ایش هشت فصل در آن مواضع
 وقوع یابد و بها و رو و تابستان و د و نیم ماه و دو
 زمستان و در اکثر اوقات و او آن در آن حصاری و بلدان
 کله ریحان بشکند بنا بر آن جمیع کثیر از افاضل حکمت
 نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین منازل جهان خط
 استواست و ابتدای خط استوا از مشرق تا رافعی چنان است
 و بر جزایر بحر کوه کند و پس بر جنوبی بلاد چین و کنک در پس
 و جزایر جلوه زاده کانداز انضام الذهب نیز گویند پس بر شمال
 سرانند و میان آن جزیره کله و سریره و وسط جزایر یونیه و شمال
 جزایر رنج و بلاد مغلفات بلاد زنجبار کند و در بر شمالی بلاد
 قزوین بلاد سواد آن مغرب کند و در اجرام عظمه منتهی کرد و حکما در ربع
 مسکون را از آنجا که خط استواست تا غایت معهور عالم هفت
 بخش کرده اند و هر بخش را اقلیم خوانند و طول هر اقلیمی را از مشرق

کثر آن
و در احوال مغیر و ارتقا
و سکنان از تنگ و درم سیاه فام
صاحبان باشند و لحاظ آن
شعبه بود و در موزان و مواج
دایما بلند و غیر مذکور است
بیز در آن میان غایت شتر
انجا بسیار باشد و در اقصای
مشتبک بیل و داسودان و
ان مواضع در جای قرار
خاکیها و آلهای برون و در آنجا

کنند و اوقتی که بخار داشتند شعله
و مثل آبله بود و بخار آن گاه
لا بد از سودا و این بر طبقه باشد
رنگ شمال آن اصداسلک
و شرق آن قوی و بر این پایه از اسرار
در پنج اسود و اولی باشد و بر
لبیب و غفر و دل که ذکر بهوای
آن در راسته الایدی در روی
الارضی اندک باشد
و اسفند و اوج

ز سر زمین متوطن باشند و شب پاهون آیدند و کربان محمد بن محمدی
 قهر خدیوهای ابدلان آورده است که ره را در السوادان زمره
 روید و مردم ایجا بجای خوب آفتاب از خاک نما پاهون شتابند
 و آن دورا بدست آورند و متاع ایشان بها است و طعام ایشان
 از نهنت و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و کتانی
 پوست پلنگ پوشند و نیزه که پلنگ دران سرزمین بیک
 و بازگانان بنجب و ریخ فراوان نزدیک بوطان ایشان رود
 و خوب حسن و روخت ترجی مرا بیکینه و دستینه و خانما
 از ایکینه و وس همراه برزند بجای رسول بدان نواحی طویل
 زنند و ماعت خود را در موضع محین بجایانیند و اهالی
 آنجا می آواز طویل تجار و قوف یابند و شب بسر ماعت
 ایشان رفته در بر سر ماعتی حجت ثمن آن زنیانند دیگر
 بگویند و صبح بان را بآن بدانجا شتافته و با دبیضات
 خود ادریده اگر بدان راهی مشغولند بر دارند و متاع را بگذا
 و الا بیاضات را از آن دور تر بخت و با طویل روزه باز
 کردند و شب و صبح دیگر مردم میاید و چون اتفاقا بریا

من اینها را جدا از اینها
در دست **مقدم** می نویسم
چون در این زمانه
انچه را که در این زمانه
شماره را در این زمانه
نویسند که در این زمانه
عالمه را در این زمانه
نویسند که در این زمانه

در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این

و دیگری را بر طرف دیار و سیم را بر پشت خود می افکند
 و با و از بلند چیزی میگوید که هر چه درم شنوند بعد از آن
 دست در سبیل زده پادشاهی آید و مانند سوره عافیه
 و او را با خازن و کرام نام برداشته چنان می بیند و از
 و خاواکی که در آن سال واقع خواهد شد از صبح و پنج
 و غیر ذلک در پیشگاه و از مطابق واقع جواب میگوید
 بعد از آن تا به خود می آید و برخاسته بنزد خویش می رود و تا
 سال دیگر هیچکس و مال نمی بیند **در این** داخل بلاد
 هند است و در آن بلاد نیست بیکدیگر خفته اند بعضی
 از سواران بزرگ بر پا می ایستند و از وی صدای طاهر شود
 و این معنی علامت ازدائی و رفاهیت باشد و در سال دیگر این
 حرکت از آن به ظاهر حضور صادر نگردد در آن شهر فقط
 و غلا و قحط یابد **در این** بلاد است در مملکت هند و
 در آن شهر منایست که در عمر مردم انجایی آفت که در آن
 مشاهده کنی تعبیه کرده اند و بر سر منای زخمی از سنگ می افکند
 و بر سر آن خم خروسی از طلا منصوب هر کسی قصد سیرت

در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این

و در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 و در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 و در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 و در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این

در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این

از بار بار و هر گاه غارت کنند بکر یا لیکوت که از اموال کشتی
 بار آورده نیز چنان از چیل و یک چیزی بگرداند و اگر درم کالیکو
 برهنه اندام باشند لیکوتهای از نایاب و بالایی را نویسد
 در یک دست کتابه دهند و چون قطعه آب در دست دیگر
 کاویسری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سوار
 گویند و بر کاه ساری فوت شود و خواهر زاده اش با قلمی
 گردانند و پسر و برادر و سایر اقربا را در خود حاکم را معترف
 نمایند و یکی نتواند که بفرمانده و قهر بران شهر استیلا
 یا بد و در کالیکوت همه شمشیرها شود و هیچ کار در آن بند
 رعیت نیست بزرگ شدن کاوی و خوردن که داشت آن چنانچه
 اگر معلوم کرد که کسی با او کشته یا گوشت از او خورده در
 ساعت آنکس را بکشند و او را آن کافران مردار چنان می زنند
 که خاکستر سر بکن او را بر جبین مالند مولانا کالال الدین عبد
 الموفق که فاشو سجید میرزا شاهرخ بر سر و ساسا و
 بیابان هند و مشاهده بود در مطلع السعدین آورده که
 کالیکوتیان اگر در اصل ترک و بت پرستی با یکی بزرگوار

در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این
 در این شهر و در این ملک و در این دیار و در این

[illegible][illegible]

وفاقیہ از ملک غیاثی است

[illegible]

قال اخي عبدالله

عظیم پادشاهان و بنده خواران
ترتیب ازینند و ازینها فکری نند
درج ازینند و ازینها فکری نند
دای ازینند و ازینها فکری نند
سرداران و کلاں و سپهسالاران
آوردند و هزاران و بیست و
و پنجاه تن و ازینها فکری نند
شان و ازینها فکری نند
نشسته و ازینها فکری نند
افسار و ازینها فکری نند
هزار و ازینها فکری نند
و ازینها فکری نند

مستحق
یعنی سیزدهم و بیستم
در نهضت و تجارت و وسیع و مقام
بدیج سرداران را زیاده یافت
ما از آنند و فی الحال که غلامان
سازند و در آن فصله بکنایه
عماد قوا بسته باشند به مقوله
و عیار طبعه از این لایان

دیوار آقا خضر صید است
صعید **صعید** نامی است
بصعد جنوبی قسطا و دور
محل صعید شمارهاست
کس بر آن در آقا خانه آمدند
و طبر و وحوش و اموات
انسانی را از آنجا می سطر
گفته اند و در بر آن مالیده
کر باره و بوسه بجا می نشیند
گویند و بجا می آید از آنجا
باز آنجا می آید از آنجا

کتاب

[illegible]

و چون بد آن عادت نمود
و حالش در مشورتش از یاران
فانگی از طرف بعلی و یارین
است و خندان از بدین
و غرض از این

[illegible]

297

این خطم با کائنات و منتهی
 بنایان و اوج و قیوس
 از دیوار پست و تیر قیوس
 دراز و دونه افشارم که
 فرو بویم که کد و المیون
 برید الکعبه و غلغله و غیب
 اتفاق دران شب زلزله آمد
 شمعاق شده شایع شد
 کسی در میان ما که بید

[illegible][illegible]

هو من صوفت و بگفت از تاجها
دعا ببلبلان از بلبلان عکسها
میرود در دلش و در دلت من تقریباً و در

[illegible][illegible]

مجلس

Figure 10.10

در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران

خا طر صیان از آن بفلح المصیان بفرقت و در دور نیل شک
 و اسپای بسیار بود و ماهی مسکن و در ماه خامه این نمل
 در کربن انظر اب عیون و باد علی سید لا بجا ذو
 الاختصاص و بر طایع صافه و غلایه که بختی خود اهد و کرد
 چون زمین منافی بسیار است و است در آن آب بود یا هوا
 زیرا که خلاص است و هرگاه که بر هوا بروی غلایه هوا نیز
 آب کرد پس اگر آب دامی دعا ز عیون دیگر رسد و زمین
 صلب نبود چون در آن موضع بختی طلب خروج کند و طریقی
 را بشکافد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت
 داشته باشد بجا بی احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوت
 و باران بجا می آیند و اختلاف بقاع و غیرت است و هوای و در
 مد و شب و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن
 اثر تمام است و بعضی از چشمه ها غریب است که مکرر میشود
 عین اروی بهشتی از صنایع قزوین است و آبش سمل
 باشد و چون از آن موضع بختی دیگر نقل کنند این خاصیتند
 عین اللطف در میان اسفراین و جویانست و آب

و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران

در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 در آنکه اگر بخواهد در وقت باران

تا بقصد رسانند / نگاه از آب و برونند از آنجا بیرون
 و شکر سارا و عقب بیایند و تلخ و تلخ و باران نازک و شبنم
 چنانست که هرگاه آن طرف آب را بر زمین نهند خاصیتش
 را بکند و عین مسکوره چشمه است بر آری سیری در
 از آنجا اندک و وجود صغیر و شکر بر کناران نزول کند
 هم را سیراب کرد و نقصان در آن ظاهر نشود
 عین انوار در نواحی انظار است و هر وقت قصبی بر روی آن کند
 در ساحت بسوزد عین انوار عید و مصرات در
 مرغزاری و در آن ناحیه خاکست که چون اناب آن چشمه
 کل شود از آن موشی نمکون کرد عین سلیمان
 در قلعه است عید و کرمان کوبیده در اوقات سابق چون
 پادشاه نادر در آن قلم بودی و از آب آن چشمه بجمع
 غودی البته پادشاهی رسیدی عین سراب چشمه است
 در بلاد جنین قریب بر اطراف کوه و در آن سنگهای ملون
 که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و بر آنجا چشمه اختصاص دارد
 عین النقره چشمه است در مغرب و پاره های نفوس بوزن

و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران
 و در آنکه اگر بخواهد در وقت باران

نظر آب میشود و بعد آن
 فامینیت و بختی که از ملک و بختی
 آنان در وقت باران و بختی که از ملک و بختی
 استوار کرد و بختی که از ملک و بختی
 و بختی که از ملک و بختی که از ملک و بختی
 و بختی که از ملک و بختی که از ملک و بختی
 و بختی که از ملک و بختی که از ملک و بختی
 و بختی که از ملک و بختی که از ملک و بختی

نظر

نظر

[illegible]

وقت انداختن و قوتی و ضایع از آنجا بجا بوی و بند **عینی**
المجد این چشم در قوت رفتن را سزا ز قوتی و مغان کونیند
 کوه نکوید و در آن افکنند سنگی منقش شود **عینی**
الشمس در مملکتی چین است نزدیک بقصر خورشید و آب
 آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون آنجا نیک فرستخ
 دور برزند زهری هلال و سی قاناکر در **عینی الذهب**
 آب آن آذکوه بیستون انفجاری آید بغایت صافی بود کونیند که چون
 هزار درم نقره دروغا فکندند و درونی دیگر بیرون انداختن

[illegible][illegible]

۵۱
 حلاوت و از آن کوه اخی سوز
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

فوجی از اهل بدایت در ملک رمه بنا کوه لبنان در آمدند
 و در آنجا غنی می دیدند که مردی مرده بر سر بلبل خفته
 و در جانب آن میت لوحی بحجم از طلا یافتند وسطی چند بلبل
 روی بلبلان نگاشته بودند معصوم سطور آنکه من سیم
 و لد فوسم کثیر و ملازمت عیص بن اسحق النبی مشرف
 کشتم و مدت مد و لت و اقبال کذا نیدم و در بار دنیا خجسته
 بلا انتها مشاهده نمودم از جمل آنکه در چهل و یکرات با دیدن فر
 و تکرار دیدم باید که اگر امثال این امور بنظر کسی در آید
 تعجب نماید و غریب تر هر امری آنکه بنی آدم از سرک بغایت
 غافل و حال آنکه قبور آبا و اجداد و احباب و اقارب خود را
 می بیند و از اعظم وقایع که حساب و وقایع نمی اندیشد
 تحقیق من و دایم قوی که با وجود اقدار و جلالیت پروردگار
 و از این غار پرور می برند و آن تحت رامله خویش می بینند
 و چون این امور بفرموده آید مزاج زمان از هیچ اعتدال انحراف
 یابد و امانت و دیانت در میان مردم نماند و عاقبت محمود و علی
 و متقیان را باشد و السلام **چهل لایه** چهل لایه دید در بار

و از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

اعظم و منی گفته را نمی شنید و
 گفت که روضه در حرف اهل اسلام
 اولی است و اول کسی از سلمان
 بود که در روضه عارفان
 و شایسته آن کسی که در روضه
 می شنید و اول کسی که در روضه
 می شنید و اول کسی که در روضه
 می شنید و اول کسی که در روضه

۵۲
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

درخت زنجیر و قوس
 از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه

هارون پیغمبر و السلام در آن کوه ساکنند **چهل لایه**
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

و از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه
 که از آن کوه کرده اند **چهل لایه**
 زنجیر نماید از آن کوه که از آن کوه
 انوار از آن کوه که از آن کوه
 چهل لایه در دریاچه می افتد و از آن کوه

که هرگاه مردم بدست کینه و
 او را که در میان مردم است
 دیگر که در میان مردم است
 که هرگاه مردم بدست کینه و
 او را که در میان مردم است

دیگر در بلاد چین خانه است و در آنجا مرده است که فاش
 مشاهد درخت خواست و دوست ندارد و هرگاه دوست
 زنند او را نه مثل او از طبل ظاهر میگردد دیگر در قریه از
 قریه ولایت قوم در زمان او الحیات و سلطان درخت و
 در وقت بلوغ در درختها گرفت بعد از چند روز الت بهشت
 از موضع مخصوص او برود آمد و همچنین در جامع الحکایا
 مسطور است که شخصی به خدا درخت داشت و چون او
 را بشوهر دادند در وقت زفافالت سردان از میان برود
 با او و سر برزد و آن درخت بر شد نخی به باد نکاح در آن
 هان وی فرزندان پیدا آمدند دیگر در یکی از کتب معتبره
 در آنکه که فرموده در حضرت زکریا انسانی یافتند که
 من وزن داشت دیگر در زمان سلطان ابوسعید خاندانی
 در سلطانیه بود که تاجی نداشتن موی عنبه داشت شب
 موی **اسا** را الحیا و مانند لحیه سایر مردم و سفوفی مفهوم
 نمیشد و بعد از آن اوقات میگذاشتند دیگر از ایشان این تایت
 منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت

و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

است و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم
 و در آنجا که در میان یکدیگر تقسیم

پادشاه این سخن را استفسار نمود و بی آنکه اطلاع داشته
مرا گفت که بگو که هر چه شرح فرماید حکم کنند و من این فقط
نشان آورده پادشاه گفت و در آن روز قاضی برید
تا این قضیه بمقتضای شریعت معلوم فیصل یابد و آنجا
ملعیان را نزد شخصی که بر حسن حکومت قضایا
بود بر برد و دعوی خود کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که ما در گذشته ام و از کسی دیگر خبر ندارم و قاضی
از آن جماعت پرسید که مقتول شما چه صورت بود
که با شما شتافتن بود گفتند بجهات ما کسی شکار
دعوی نمیکرد زیرا که من در ایامه ایمن از رسول
صلی الله علیه و سلم شنویم که فرمود من تر یا بغیر
نیمه فاذ قتل قد مدحد را اکنون این شخص را بر
داشته بقا و لا ملحق که ما نیند و ایشان موجب فرمود
علیه و نه سلبه آن سر بر که رسانیدند و من از عقب
قافله آمدیم تا اکنون بخدمت رسیدیم و اقامه و عواید
امیر نظام الدین امیر علی شیر بجایان نقل این حکایت

از ویران شدن که صبح بصره
با این گفت صحران اختیار کنیم
از کاه و خمر را بلند ساختند و
بیشتر روز تمام رساندند
و در بدو شبانه لفظ رسیدند صبح
کند لاجرم و هم چون غایب شده
در ساعتی بر زمین و در میان
موج و خیز و در میان و در
مردم ایشان را شک گفتند
و از آنجا آمدی که گفتند و در
و چون در آنجا رسیدند و در

کرم و این سخن را سر بر که رسانیدند و من از عقب
قافله آمدیم تا اکنون بخدمت رسیدیم و اقامه و عواید
امیر نظام الدین امیر علی شیر بجایان نقل این حکایت

بلند تر بود و این و من از مشاهده این صورت من
کوه تار و تار اینجا افتاده بودم انگاه بعضی از کرم
که مرا می شناختند بس وقت رسیده مرا اینجا برد
و تعهد حال من کردند تا بهیچ شدم و هم از آنجا
مشارالیه استماع افتاده که می فرمود که یکی از کرم
امیر حسن ملک گفت که در زمستان که منوجه یکی
از مواضع بادغیس بودم در روزی که تمام شد
و بیایان برف گرفته بود بزغال سیاه بنظر در آمد
که در بالای برف خفته بود و از هیچ طرف از زمین
و می غیب نمود و من محسوس شده اسب جهان طرف
راندم و آن بزغال را بر گرفته بقاس زمین رساند
در لاف انشاد دست من بمیان هر دو پای او دادم
دیدم که خستینی او در غایت نزدیکی است و
نشان تعجب با خود گفتم که فی الخ مایه لاریان
بزغال رو به باز پس کوهه گفت که پیشی با نمان با
لغای لاجرم مرا سب قیاس بخنداده یافته بزغال

شیر در میان و حیوانات
عزیزه پادشاهت و حیوانات
شجاعش در میان و حیوانات
منگشته مع ذلک از انسان
و کرم و حور و زن و طفل
و هم تار و کله شدند در روز
نعل کوشش تار خنده و در
بی حس و حرکت باشد
انکه سه شانه روز و مادر
او را لحاف کشید و در روزی
باید و بادی در روزی و در
تا صورت این و من در روز
در زمین این و من در روز
هفت شانه این و من در روز
نعل کوشش تار خنده و در
بی حس و حرکت باشد
انکه سه شانه روز و مادر
او را لحاف کشید و در روزی
باید و بادی در روزی و در

در کتب معتبره
حیوانست که چون انسان
ملکوت کند و از آن
خوشتر باشد و از آن
بعد از آن که مادر
دیگر میاید و از آن
ولدی شود و از آن
هنگام غریب برید و از آن
موت و حیات آن حیوان
چنان باشد و بعضی حالات
جانوران از حیوان و در
و در نزد از بسیار صریح و
سال را داخل در یک سال و در

و در رساله صید بیا بیایم
که است که چند در وقت مساجد
بهرین جا بود در وقت مساجد
که سنگ میرقصید و بیضه
همسایگان کند و بیضه
پیشانی که این سخن از غری
که غلبه چاشنی که این است
و چاشنی و شش راه باشد
چاپ را که این معنی را اگر کسی
بیرس که مال غلبه چاشنی بود

[illegible]

كيف الشُّرُوطُ
كيف الشُّرُوطُ ويا موقن ويا جواد الخ
كيف الشُّرُوط ويا موقن ويا جواد الخ

قال الشيخ الفقيه
انا لم نذكر في
قاضي القضاة
عليه السلام

الحمد لله الذي جعل الحمد ثمنا لنعمائه ومعنا

رسالة الحاج العارفين



در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

این کتاب را در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

سبب مطالعه این کتاب

لا احصی ثنای علیک کنت ثناء یهود المیت
جلین ثنای جناب ملک انت کائنات علی قسک
خداوند اسپاس تو بر بنان فادله و ستایش تو بر توفی
تقدیم هر چه در جهان کائنات از جسد انیم و جسد کست
هر چه با عظمت و کبریا تو عباد است از دست و زبان
ما چایید که سپاس و ستایش تو را شاید فوجی که خود
گفته اند و گویند تو آتش که خود سفته شعر
انجا که کلام برای تو بود عالم می انچه عطا تو بود
ما را چه خود و دنیا تو تو هم خود و دنیا تو تو تو
جای که زبان او را نافع علم فصاحت انداخته و خود را
در ادای ثنای تو عباد و شناخته هر یک که ثنای را چه انجا
زبان کشاید و میاشته لی را به لایا می آید بیکه

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

صورت مکان اعم مطلب است و آن چیز بدست
 وجود نام در حق تعالی و او عام میسر نکرد و هر چند عالم
 متفی تر و وسوسه تر آن نسبت حق ترک فشری باید
 تا حق را متفرقه از ساحت سینه خیزه بیرون زند و نور
 ظریف حق سبحانه و تمهید بر این پرتو فکری ترا افق
 نسبتند و از مزاج غیا در برهانند نه شعور بخیره
 ماند و نه شعور و بعد شعور بخیر و علم بقیه الهامه
 الواحد احد **شعر** یا رب مددی کن که عیون
 از بدی هم و زبدی خود هم
 تا از خودی بخیر و خود هم
 فی کشف بیکان و موقوف و
 احقر انما هو الله این **لایحه** فنا عبارت از آنست
 که بواسطه استیلا و ظهور هستی حق بر باطن باسوی او شعور
 نماند و فنا و فنا اگه بان به شعوری هم شعور نماند و پیوسته
 نباشد و فنا فنا در فاسد است زیرا که صاحب فناء را

بگوید و در حق سبحانه و علم
 اگه به شعور حق نماند
شعر تو چید برف موعود و سبب
 غلبی دل از تعبه و استغنی
 رزق زنیات و عاوان دیون
 گفتیم که هر کس منطبق طیب
لایحه ما را که آری با هم
 و حق کفر است و او را این
 از وی دشوار است او چون ناله
 حیدر با تامل و در حق تعالی
 کی و شوق و در حق تعالی
 و معقول است و از این حد و
 اتم از این حد و در حق تعالی
 حیاتی و روحیات و معانی کلمات
 باشد و از این حد و در حق تعالی
 از این حد و در حق تعالی

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

اینکه خود را در حق تعالی
 فنا یا غایت از حق تعالی
 و موصوفه از حق تعالی
 بسیار نام دارد که در حق تعالی
 از حق تعالی مستفیض است
 تا که خود را در حق تعالی
 کلامی ندارد و فنا است
 دست یعنی تسلیم و خوار شدن
 او را منتفی یا سالکی است
 هم از حق تعالی سالکی است
 و هم از حق تعالی سالکی است
 طلب دارد از حق تعالی
 و مراد از آنست که
 محکوم و مقولان از نظر حق
 او واقع شود و انهم

[illegible]

او این امور باعتبار قضا و ست بحال ظهور در تجلی اول
 که خود بخود در خود تجلی نمود نسبت علم و نور وجود و شهود
 متحقق گشت و نسبت علم مقنونی عالمیت و معلومیت شد و نور
 مستلزم ظاهریّت و مظهریّت و وجود و شهود مستتبع
 ولیدیت و موجودیّت و شاهدیت و مشهودیّت و همچنین
 ظهور و کلام نور است مسبوقست بظهور و بطوریّت و نقد
 ذاتی و اولیّت نسبت با ظهور و رسام و لها و خوا و ظاهر و
 باطن متعین شد و همچنین در تجلی ثانی و ثالثی اشاده

[illegible]

[illegible]

واصل در کتب معتبره است بحضرت علی (ع) و این
 و این که در میان موهوبه و نه
 در تاریخ و حال آنکه در او
 تاریخ و در میان او
 بدو از و این که در او
 موهوبه و در او
 و این که در او
 با حکم و در او
 و این که در او
 و این که در او

